

دویست و پنجاهمین سالگرد تولد جین آستن



۱۶ دسامبر دویست و پنجاهمین سالگرد تولد نویسنده‌ای است که ابتدا فقط در خفا و پنهانی می‌توانست بنویسد و بعدها به یکی از بزرگترین کلاسیک‌های ادبیات جهان بدل شد: جین آستن.

این مجموعه شامل مقاله‌هایی است در نقد و بررسی آثار جین آستن که طی هفته گذشته در نشریات آلمانی‌زبان در رابطه با این سالگرد منتشر شده‌اند.

گردآورنده: الف سین



وقتی زوجها به یکدیگر می‌رسند

نوشته نینا ولف

ژانر رمانس در حال شکوفایی و رونق است و از جین آستن به‌عنوان نیای ادبی خود یاد می‌کند. اما آیا این ادعا موجه است؟

آغازی بر مجموعه‌ای از مطالب به مناسبت دویست و پنجاهمین سالگرد تولد نویسندهٔ بریتانیایی.

«پسر با دختر آشنا می‌شود»؛ فرمول ساده است: دو انسان با هم برخورد می‌کنند، می‌غزند و درگیر می‌شوند، در این مسیر تغییر می‌کنند و سرانجام به هم می‌رسند. دستور روایی‌ای که قابل اعتماد عمل می‌کند؛ و احتمالاً دقیقاً به‌دلیل همین سادگی، همه‌جا می‌توان آن را یافت. به‌ویژه در کتاب‌هایی که در فهرست «BookTok-Bestseller» قرار دارند، روی میزهای نیو-ادالت (New-Adult) در کتابفروشی‌ها، در مجموعه‌هایی چون «Twisted Dreams» اثر آنا هوانگ، یا در رمان‌های موفق کارولینه وال با عنوان‌های «خط‌شای ۲۲» و «قدرت باد ۱۷».

امروز هرکس رمانی از گونهٔ نیو-ادالت یا یک رمانس‌نول را باز می‌کند، با خویشاوندی دور از آن داستان‌هایی روبه‌رو می‌شود که جین آستن بیش از ۲۰۰ سال پیش نوشتن‌شان را آغاز کرد. بسیاری از نویسندگان زن این ژانر، از همین رو، آستن را ابداع‌کنندهٔ الگوی «از دشمنی تا عاشقی» می‌دانند و او را حامی قهرمانان زن گرفتار در پیچ‌وخم‌های عاشقانه تلقی می‌کنند. رمانس در حال شکوفایی است و در

نگاه اول چنین می‌نماید که این ژانر کاری جز نوسازی یک فرمول کهنه انجام نمی‌دهد.

اما هرچند صنعت نشر چنان به آستن استناد می‌کند که گویی او همان زمان شالودهٔ ادبیات امروزِ حال‌خوب‌کن را گذاشته است، این ستایش اغلب ساده‌انگارانه و خام‌دستانه است. خواندن آستن صرفاً به‌عنوان یک رمانتیک، شاید راحت باشد، اما درست نیست. هربرت جرج ولز زمانی آستن را پروانه‌ای دل‌ربا «بی‌هیچ مغز و مغزی» نامید؛ سوءتفاهمی که رمانسِ مدرن با میل از آن بهره می‌گیرد. زیرا آستن جراحی با تیغ تیز است. درست است که میان آثار او و رمانس‌نول‌ها نقاط تماس و اشتراک وجود دارد؛ اما در عین حال، شکاف‌هایی ژرف نیز میان آن‌ها دیده می‌شود.

میراث و طبقه

پایان خوش در هر دو جهان حضور دارد، اما معنایی متفاوت دارد. وقتی زوج به هم می‌رسند، در آثار آستن این امر یک شالودهٔ اقتصادی و اجتماعی است که اساساً برای زنان امکان کنش فراهم می‌کند؛ آن هم در روزگاری که طبق قانون رایج، زنان مجرد حتی حق داشتن خانه‌ای مستقل یا سفر به‌تنهایی را نداشتند. ازدواج واحد پایهٔ اجتماعی در میان «نجیب‌زادگانِ دون‌مرتبه» یا اشراف ارضی خُرد بود؛ همان طبقه‌ای که خود آستن به آن تعلق داشت.

مسئلهٔ ارث — که در «غرور و تعصب» در چهرهٔ آقای کالینز تجسم یافته، کسی که اگر دختران به خانهٔ بخت نروند، ملک خانوادهٔ بنت را به ارث می‌برد — مضمون مرکزی طبقه‌ای است که دخترانش به‌معنای واقعی کلمه باید با ازدواج، آیندهٔ خود را تضمین می‌کردند.

در مقابل، در رمانسِ مدرن، رابطه یا ازدواج بیش از آنکه ابزار امنیت اجتماعی باشد، کارکردی معطوف به ترمیمِ درونی دارد. این‌که معشوق اغلب تقریباً اتفاقی میلیونر، وارث، جراح مغز و اعصاب یا ورزشکار حرفه‌ای پردرآمد از آب درمی‌آید، همچون پاداشی فرعی پذیرفته می‌شود، نه شرط بقا. ثروت در اینجا اثری زیباشناسانه است؛ پول به‌صورت وعده‌ای از بی‌دغدغه‌گی وجود دارد، اما تقریباً با نوعی شرمساری انکار می‌شود. قهرمان زن نیز، بی‌هیچ سروصدایی، همواره فاصله‌ای معصومانه با دارایی دارد، گویی ژانر رمانس باید بابت

خیال‌پردازی تجملی خود عذرخواهی کند. آستن، اما، عدد می‌آورد: ده‌هزار پوند درآمد سالانه آقای داری جایگاه اجتماعی او را با دقت نشانه‌گذاری می‌کند.

و وقتی زوج زخم‌خورده سرانجام به هم می‌رسند، چه رخ می‌دهد؟ در رمانس پاسخ روشن است: رابطه جنسی — سرانجام. این صحنه‌ها مفصل و صریح‌اند و ستون تعلیقِ دراماتیک را می‌سازند. در مقابل، آستن میل جنسی را تنها از مسیر غیاش می‌نویسد؛ در ایهام، در نگاه‌های جابه‌جاشده یا در آیین‌های اجتماعی. آستن نویسنده‌ای عقیف و پرهیزگار نبود، اما اروتیسم او در رقص مناسبات اجتماعی شکل می‌گیرد، نه در اتاق‌خواب.

خلأهای توصیف

آستن در توصیف شخصیت‌هایش نیز فضا می‌گذارد. درباره آقای داری در اصل فقط سه واژه می‌دانیم: قدبلند، تیرمچهره و خوش‌سیما. همین برای آستن کافی است. شخصیت‌های او از رفتار ساخته می‌شوند، نه از جزئیات بدنی؛ از منش اخلاقی، نه از بی‌نقصی ظاهری. در نقطه مقابل، رمانس امروز «علاقه عاشقانه» را چون یک اثر هنری بصری تمام‌عیار نورپردازی می‌کند: شکم شش‌تکه، چشمان یخی آبی و موهای به‌هم‌ریخته. هیچ‌چیز به تخیل واگذار نمی‌شود. قهرمانان رمان‌ها معمولاً از الگوهای زیبایی استاندارد پیروی می‌کنند، تصویرپردازی‌شده همچون کاتالوگ؛ برخی کتاب‌ها حتی کارت‌پستال‌هایی از شخصیت‌ها ضمیمه دارند، موسوم به «کارت‌های شخصیت».

آنجا که آستن خلأ می‌گذارد، رمانس تمامیت بصری عرضه می‌کند. روایت‌های رمانس معاصر به فضای تفسیر نیاز ندارند؛ آن‌ها بر واقع‌گرایی حداکثری جزئیات تکیه می‌کنند — یکی از دلایلی که خواندندشان را چنین بی‌مانع و روان می‌سازد.

نویسندگان رمانس اغلب تأکید می‌کنند که الگوی محبوب «از دشمنی تا عاشقی» در اصل به «غرور و تعصب» بازمی‌گردد. اما آنچه آستن میان داری و الیزابت ترسیم می‌کند، نفرت نیست، بلکه شبکه‌ای پیچیده از مناسبات اجتماعی است: فاصله طبقاتی، غرورهای جریحه‌دارشده — همان غرور و تعصب. رمانس، یافتن زوج را به دراماتوری بدل می‌کند،

در حالی که آستن مطالعه‌ای ظریف از شخصیت و تحلیلی تیز از جامعه را بر صفحه آورده است.

و آستن بی‌رحم است؛ شخصیت‌هایش را پیوسته می‌آزماید و سخت داوری می‌کند. مری بنت، برای نمونه، در نگاه این نویسنده فرهنگ‌نگار به پانوشن تراژیک بدل می‌شود: مری هرگز ازدواج نمی‌کند و محکوم است تا پایان عمر با مادر سالخورده‌اش زندگی کند. سرنوشتی که آستن از نزدیک می‌شناخت. خود او، هفتمین فرزند از هشت کودک خانواده، هرگز ازدواج نکرد، با آنکه خواستگاران و پیشنهادهای ازدواج داشت. رمان‌هایش می‌دانند از چه چیز خاموش می‌مانند.

قلب پاکِ قهرمانان زن

اخلاق در رمان‌های رمانتیک کارکردی دیگر و نرم‌تر دارد. قهرمانان زن باید قلبی پاک داشته باشند و هرگز در هسته وجودشان خطا نکنند؛ در حالی که قهرمانان مرد، مردانی بدفهمیده با نیت‌های خیرند که رفتار زمخت‌شان به‌طور قابل اعتماد با زخم‌های کودکی یا آسیب‌های خانوادگی روان‌شناسانه توضیح داده می‌شود. اخلاق اینجا کمتر نقد است و بیشتر منطق پاداش: اگر به اندازه کافی خوب بمانی، در پایان مردی خوش‌قیافه، ثروتمند و زخم‌خورده نصیب می‌شود.

خاستگاه موج اخیر نیو-ادالت در اوایل دهه ۲۰۲۰، زیر تأثیر پیامدهای همه‌گیری کرونا شکل گرفت؛ میل تازه‌ای به خواندن پدید آمد که از توقف زندگی عمومی و نسبت تازه دیجیتالِ نزدیکی و فاصله نیرو می‌گرفت. دوره‌ای ایده‌آل برای پرورش روایت‌های گریزگرایانه و تسکین‌بخش درباره خودیابی، درمان و این اطمینان که عشق نجات می‌دهد.

آستن نیز در عصری آکنده از گسست‌های عمیق کار می‌کرد؛ در سایه جنگ استقلال آمریکا، جنگ‌های ناپلئونی پادشاهی بریتانیا و انقلاب فرانسه. در حالی که رمانس معمولاً تعارض‌ها را به جهان درونی شخصیت‌ها فرو می‌کاهد، آستن درباره روابط در جهانی می‌نوشت که در معرض تهدید بود. «منسفیلد پارک» زمانی نوشته می‌شود که او رساله‌های نظامی درباره ضعف‌های دفاعی بریتانیا را مطالعه می‌کرد.

این آگاهی در متن‌ها بازتاب می‌یابد: آن‌ها مملو از شخصیت‌های نظامی‌اند. اما آستن برای گریز از واقعیت نمی‌نوشت. این شناخت از شکنندگی جهان در بسیاری از رمان‌های رمانس و نیو-ادالت معاصر غایب است؛ آثاری که بحران‌ها را به سطح زوج محدود می‌کنند.

عاطفه به مثابه معیار انتخاب همسر

از منظر تاریخ ادبیات، آستن به دلیل دیگری نیز باید جدی گرفته شود: او نخستین نویسنده‌ای است که عشق رمانتیک زنانه را به مثابه معیاری مشروع برای ازدواج مطرح می‌کند. آستن احساس زنانه را جدی می‌گیرد، بی‌آنکه آن را احساساتی‌گری کند. قهرمانان زن او کنشگران مستقل‌اند، نه صرفاً دریافت‌کنندگان پیشنهاد ازدواج. این‌که عاطفه و احترام بتوانند جزو معیارهای انتخاب شریک زندگی باشند، حوالی سال ۱۸۰۰ امری انقلابی بود.

البته رمانس عرصه‌ای گسترده است. برخی از کتاب‌ها متنوع‌تر و کوپیرتر از آن‌اند که فهرست پرفروش‌ها نشان می‌دهد. با این حال جریان غالب اغلب عقب‌نشینی به سوی الگوهای کهن افسانه‌ای است؛ جایی که واقعیت‌های سیاسی به‌ندرت حضور دارند. آستن، برعکس، سیاسی است؛ ظریف، اما پیگیر. افق نگاه او جامعه است، نه صرفاً زوج.

اینکه مجموعه «بریجرتون» (Bridgerton)، آن سریال‌های عاشقانه‌ی بی‌شمار دوران ریجنسی، و اینکه اکوسیستم پررونق داستان‌های طرفداران آستن وجود دارد، نشان می‌دهد که آستن نه‌فقط توسط فرهنگ عامه تصاحب شده، بلکه تکثیر شده است: فاصله گرفتن از تحلیل و حرکت به سوی احساس و بدن. این بازخوانی‌ها بُعد رمانتیک را تقویت می‌کنند، در حالی که محاسبه اجتماعی بخار می‌شود.

شاید همین بزرگترین تفاوت باشد:

رمانس می‌خواهد وسوسه کند. آستن می‌خواهد پرده بردارد.

به نقل از صفحه نشریه تاتس TAZ



دیدار از جین آستن در چاوتون

غرور و پیترزای پیرونی

نویسنده: دانیل زیلبرتس-تاین-لواندوفسکی

دیداری از چاوتون، جایی که جین آستن در آن زندگی می‌کرد. در بریتانیا، رمان‌های او در شمار متون درسی مدارس هستند. امسال موجی واقعی از تب و شیدایی پیرامون او شکل گرفته است.

گروه کوچکی مبدل به لباس‌های رنگارنگ قرن هجدهمی در حیاط خانه‌ای که جین آستن هشت سال پایانی عمرش را در آن سپری کرد، از یکدیگر عکس می‌گیرند. این خانه آجری با آجرهای قرمز امروز به موزه تبدیل شده و در چاوتون، دهکده‌ای کوچک در جنوب غرب انگلستان، قرار دارد. به مناسبت دویست و پنجاهمین سالگرد تولد این نویسنده، برنامه‌ای پر از سخنرانی‌ها، تورهای راهنما و کارگاه‌ها تدارک دیده شده است.

در فضای ورودی خانه، گزارشگر با کارن فیتیان و مارتین دل برخورد می‌کند. هر دو در اصل بازنشسته شده‌اند، اما به‌صورت داوطلبانه همچنان به‌عنوان کارکنان موزه فعالیت می‌کنند. دل می‌گوید: «امسال با ۵۶ هزار بازدیدکننده از سراسر جهان، سالی رکوردشکن بوده است.» او اضافه می‌کند که هجوم علاقه‌مندان از زمان اقتباس‌های تلویزیونی رمان‌های جین آستن آغاز شد؛ در موزه حتی اتاقی کامل به این اقتباس‌ها اختصاص یافته است. در آشپزخانه قدیمی مجاور، صحنه‌های تاریخی بازسازی شده‌اند. آنجا اینس ویسنته را می‌توان دید؛ مددکار اجتماعی ۴۲ ساله از سن‌سیاستین که برای تعطیلات به انگلستان آمده است. او می‌گوید: «جین آستن الهام‌بخش همه زنان است. من عضو یک باشگاه کتابخوانی هستم که در آن فقط آثار نویسندگان زن را می‌خوانیم. جین آستن نخستین نویسنده‌ای بود که خواندیم».

در انگلستان، آثار آستن جزو متون اجباری مدارس اند. لوییز کران، کارشناس ادبیات در دانشگاه بیرمنگام، می‌گوید: «گذشته از داستان عاشقانه پرکشش، از آستن می‌توان درباره بازی با چشم‌اندازها و زاویه‌دیدهای مختلف روایی نکات زیادی آموخت.» به گفته او، جهان توصیف‌شده آستن—با قواعد، سلسله‌مراتب سخت‌گیرانه و آداب معاشرت—نیز به این جذابیت می‌افزاید.

اردک‌های لاستیکی جین آستن

جین آستن برای بریتانیایی‌ها اهمیتی عظیم دارد. از سال ۲۰۱۷ او یکی از تنها دو زنی است که تصویرشان روی اسکناس‌های بریتانیا نقش بسته است. در شهر بث در غرب انگلستان، جایی که آستن بین سال‌های ۱۸۰۱ تا ۱۸۰۶ زندگی نسبتاً ناخشنودی داشت، این نویسنده به نماد اصلی گردشگری شهر بدل شده است. هتل‌هایی وجود دارند که می‌کوشند بازدیدکنندگان را به قرن هجدهم ببرند. تورهای شهری با محوریت جین آستن برگزار می‌شود. نمایش‌های تئاتری و مراسم رقص برپا می‌گردد؛ از جمله در ۱۳ دسامبر، به مناسبت دویست‌وپنجاهمین زادروز او، در سالن پامپروم که آستن پیش‌تر در رمان‌هایش از آن یاد کرده بود.

در بث همچنین هر سال یک جشنواره بین‌المللی فیلم جین آستن برگزار می‌شود؛ جشنواره‌ای که همراه با موجی پایان‌ناپذیر از اقتباس‌های

سینمایی رمان‌های او، فیلم‌های مستند و نمایش‌های رادیویی است. اداره گردشگری شهر بث با افتخار می‌نویسد: «در جشن جین آستن در ماه سپتامبر، سه‌هزار نفر با لباس‌های دوره آستن در شهر قدم زدند و ۲۶۰ هزار تماشاگر شاهد این مراسم بودند.» در برنامه‌ها حتی عنوانی چون «غرور و پیتزای پیرونی» هم دیده می‌شد.

در دیگر شهرهای بریتانیا نیز تب آستن جریان دارد؛ برای نمونه، امسال در وینچستر مجسمه‌ای از این نویسنده رونمایی شد. در لندن قرار است سال آینده «تجربه جین آستن» با بازیگران مبدل برگزار شود. به‌عنوان سوغات نیز از هم‌اکنون می‌توان، از جمله، اردک‌های لاستیکی با تم جین آستن خرید.

بازدید مراسم یادبود

اما چرا این نویسنده تا امروز در بریتانیا چنین محبوب مانده است؟ لوییز کران، کارشناس ادبیات، می‌گوید: «موضوع، جایگاه اجتماعی ساده اوست؛ نه اشرافی و نه فقیر. و نیز تصویرپردازی‌اش از جهانی کامل در دهکده‌های کوچک انگلستان، با شخصیت‌هایی که مردم هنوز هم در زندگی روزمره خود می‌شناسند؛ مثل همسایه متکبر یا زنی که نمی‌تواند از حرف‌زدن دست بردارد. افزون بر این، توصیف احساسات رمانتیک در آثار آستن همچنان مخاطبان را جذب می‌کند.» کران یادآور می‌شود آنچه امروز به نام این نویسنده در بریتانیا می‌گذرد، به نوعی «صنعت جین آستن» شباهت دارد و همین را قابل نقد می‌داند. به‌گفته او، نباید اجازه داد این روند، طنز تلخ و انتقاد اجتماعی غیرمستقیم آستن را درباره موضوعاتی چون طبقه، فقر، تجمل و بردم‌داری پنهان کند. با این حال، بسیاری از دوستداران پرشوری که برای شرکت در مراسم یادبود سفر می‌کنند، با رمان‌های آستن آشنایی عمیق دارند. «آستن حتی در رمان ناتمام خود، «سندیتن»، همین نوع جامعه مصرفی را به سخره گرفته بود. شاید اگر امروز زنده بود نیز همین کار را می‌کرد، البته با اندکی ناباوری».

در باغ خانه آستن در چاوتون، گریس میلیو پیرس ۶۲ ساله، نیویورکی‌ای که در انگلستان زندگی می‌کند، به‌دنبال پیوندی عمیق‌تر است. او می‌گوید: «تقریباً ماهی یک بار به اینجا می‌آیم تا کنار میز

تحریر آستن الہام بگیرم.» به‌گفتہ او، جهان امروز به آنچه جین آستن
نمایندگی می‌کند نیاز دارد. و آن چیست؟ «امید و عشق!»

به نقل از سایت نشریہ تاتس

۸.۱۲.۲۰۲۵



رمان «صومعه نورثانگر» اثر جین آستن

کاترین و ارواح

نویسنده: الکساندر دیل

در «صومعه نورثانگر» نیز، در پایان ماجرا ازدواجی رخ می‌دهد. اما تا رسیدن به آن نقطه، جین آستن با مهارتی هنرمندانه و نگاهی آکنده از ظرافت و محبت، رمان وحشت‌آور (گوتیک) پرترفدار روزگار خود را به طنز و هجو می‌کشد.

میان‌ئی. تی. آ. هوفمان و اچ. پی. لاوکرافت:

در سال ۲۰۱۰، در مجموعه شنیداری آلمانی «گروزلکابینت» (Gruselkabinett)، قسمت‌های ۴۰ و ۴۱ به اقتباسی نمایشی از «صومعه نورثانگر» اختصاص یافت. بله، همان نخستین رمان تکمیل‌شده جین آستن که پس از بازنگری‌ها، تازه پس از مرگ او منتشر شد. واقعاً همین نویسنده، خالق «شاهکاری از رمانتیک وحشت» بوده است؛ آن‌گونه که این مجموعه سال‌ها درباره خود ادعا می‌کرد؟ نه، چنین نیست — اما...

در اینجا نیز با روایت زنی جوان در جست‌وجو روبه‌رو هستیم و در پایان هم ازدواجی در کار است. با این‌همه، «صومعه نورث‌انگر» که میان سال‌های ۱۷۹۸ تا ۱۸۰۳ نوشته و سرانجام در دسامبر ۱۸۱۷ منتشر شد، بازی‌ای هوشمندانه با قراردادهای رمان گوتیک است؛ ژانری که در آن روزگار فوق‌العاده محبوب بود. آستن این قراردادها را برمی‌گیرد، دگرگون می‌کند، اغراق‌آمیز می‌سازد و به طنز می‌کشانند. موضوع این پردازش پیچیده و چندلایه، به‌ویژه همکار موفقی است: آن رادکلیف، که بیش از همه با رمان تأثیرگذار خود «اسرار اودولفو» (۱۷۹۴) شناخته می‌شود.

دیوارهایی که سایه می‌افکنند

صومعه - یا بنا به برخی ترجمه‌ها، دیر - نورث‌انگر به عنوان مکان داستان، آن‌قدرها فضای روایت را اشغال نمی‌کند که به‌ظاهر بتواند به‌تنهایی عنوان رمان را توجیه کند. اما با این حال، از همان نوع بنای کهن است که در آن زمان هیچ رمان وحشت‌آوری بدون آن کامل به نظر نمی‌رسید؛ چنان‌که گفته شده صومعه نورث‌انگر به‌گونه‌ای محسوس سایه‌اش را بر سراسر روایت می‌افکند. کریس مری، ادیب ایرلندی که در استرالیا تدریس می‌کند، زمانی کوشیده بود این برجستگی را با همین تعبیر توضیح دهد.

آستن از همان آغاز، توپ بازی را به زمین می‌اندازد: درباره پدرِ قهرمان داستان، کاترین مورلند، می‌خوانیم که او «ذره‌ای میل نداشت دخترانش را زندانی کند». در رمان‌های وحشتی که آستن آماج طنز خود قرار داده، همین ویژگی کافی بود تا این کشیش ساده‌روستایی تقریباً از چارچوب کلیشه‌ای ژانر بیرون بزند. بلافاصله پس از آن، درباره مادرِ کاترین آمده است: «او هنگامی که کاترین به دنیا آمد، پیش‌تر سه پسر داشت و به‌جای آن‌که با زادنِ فرزندِ آخر جان بسپارد [...] به زندگی ادامه داد، شش فرزند دیگر هم آورد، بزرگ شدنشان را دید و از سلامتی کامل برخوردار بود.» اما مادری که زود می‌میرد - یا حتی به قتل می‌رسد - خود یکی دیگر از کلیشه‌های رایج رمان‌های موسوم به *horrid novels* آن دوران است.

(این‌گونه ریزه‌کاری‌ها را وقتی درمی‌یابید که به سراغ نسخه سالگرد
شکیل انتشارات «بوخ‌گیلده» بروید: ترجمه احتمالاً مرجع آندره‌اُت در
آن‌جا با یادداشت‌هایی بسیار روشن‌گر همراه شده است.)

رمان‌های «هولناک» حتی خودشان هم وارد صحنه می‌شوند: در کنار
«اودولفو»، کاترین که در آغاز با سادگی افراطی ترسیم شده، و دوست
تازه‌اش ایزابلا ثورپ، دربارهٔ انبوهی از رمان‌هایی که «حتماً باید خوانده
شوند» با هم گفت‌وگو می‌کنند. «واقعاً همه‌شان حسابی ترسناک‌اند؟»
کاترین هیجان‌زده می‌پرسد. «مطمئنی که همه‌شان ترسناک‌اند؟»

نخاله‌هایی که از فراموشی نجات یافتند

این‌ها کتاب‌هایی واقعی‌اند؛ از جمله اثری دیگر از رادکلیف و دو کتاب
ترجمه‌شده از آلمانی. برای شماری از این عناوین، ذکر نامشان در
«صومعه نورث‌انگر» به احتمال زیاد به معنای نجات از فراموشی بوده
است: «چاپ مجموعه کامل»ی که در ۱۹۶۸ منتشر شد - شامل هفت
عنوان که تا حدی حتی ساخته‌وپرداختهٔ خود آستن پنداشته می‌شدند - بنا
بر وضعیت اوایل دسامبر، در اینترنت با قیمتی بیش از ۶۰۰ یورو
عرضه می‌شود.

این «واقعاً حسابی ترسناک‌ها» در عین حال نماد خود رمان‌اند: وعده‌ای
از خوشبختیِ گریز از واقعیت و نیز گفتمانی هشداردهنده دربارهٔ از
دست دادن پیوند با واقعیت و، کلاً، دربارهٔ آداب و رفتار شایسته. نکته
درخشان «صومعه نورث‌انگر» - آن هم در معنایی پارودیک - درست
اینجاست که کاترین واقعیت را به نمایشنامه‌ای شبح‌وار بدل می‌کند، آنجا
که هیچ رازی در کار نیست راز می‌بیند، و جایی که هیچ جنایتی رخ
نداده، گمان جنایتی پنهان می‌برد؛ همه زیر تأثیر رمان‌های محبوبش، یا
به بیان بی‌پرده، همان ادبیات عامه‌پسند.

اگر به‌جای رمان وحشت، ویدئوهای هراس‌انگیز یا بازی‌های تیراندازی
اول‌شخص را بگذاریم، بی‌درنگ به بحث‌هایی کاملاً امروزی می‌رسیم؛
بُعدی شاید غافلگیرکننده از بهروز بودن جین آستن. چند سال پیش، به
مناسبت سالگردی دیگر، وقتی ناشر انگلیسی او نویسندگان امروز را به
بازنویسی مجموعه آثار آستن دعوت کرد، «صومعه نورث‌انگر» به

دست ملکه اسکاتلندی ترلر، وال مکدرمید، افتاد. او از آن نسخه‌ای پرتعلیق برای نوجوانان و جوانان ساخت؛ وفادار به متن اصلی، با این تفاوت که حالا پیامک‌های عاشقانه پرشور هم در میان بود.

در کنار دو اقتباس سینمایی قابل انتظار (۱۹۸۷ و ۲۰۰۷)، کاترین مورلند قهرمان دو مجموعه وی‌بی شد و در پاستیش نوجوانانه «نورث‌انگر آلیبی»، شخصیت اصلی این‌بار نه شیفته وحشت گوتیک، که دل‌باخته مجموعه «گرگومیش» (*Twilight*) است. حتی نسخه‌ای رمان‌گرافی‌کی با رویکرد کوپیر هم وجود دارد، و نیز چند دنباله اعلام‌شده: از جمله «قتل در صومعه نورث‌انگر» نوشته شانون وینسلو یا «وودستون» از کیت وست‌وود.

شاید این داستان درباره قدرت رسانه‌ها و خودایستادگی زنان جوان، هنوز هم به‌کلی روایت نشده باشد؟

به نقل از سایت نشریه تاتس

۹.۱۲.۲۰۲۵



جین آستن و نقش‌های جنسیتی

زنان در حاشیه

نویسنده: رناته کرافت

در رمان «ترغیب» جین آستن به بررسی نسبت تازه‌ای میان جنسیت‌ها می‌پردازد. شاید آخرین رمان او دارای یک قهرمان زن مخفی و ناگفته باشد.

در آغاز آخرین رمان جین آستن که در سال ۱۸۱۸ منتشر شد و «ترغیب» نام دارد، قهرمان داستان، آنی الیوت، به‌طور کامل در میان تصورات سنتی از زنان محصور شده است. خواهران او، الیزابت و مری، به‌عنوان اعضای طبقه اشراف زمین‌دار، زندگی‌ای صرفاً تزئینی دارند. در حالی که الیزابت به جای مادر از دنیارفته‌ی خویش، وقت خود را در امور اجتماعی مشغول می‌کند و پول زیادی در این راه خرج می‌کند. اگر مری که با پسر یکی از زمین‌داران همسایه ازدواج کرده است، هرگاه با دعوت‌ها یا دیدارهای ناگهانی سرگرم نشود، با شکایت و سرزنش به کاناپه‌اش پناه می‌برد. این دو خواهر نماینده مرحله‌ای افول‌یافته از اخلاقیات سنتی بانوان اشراف زمین‌دار هستند که سعی داشتند جایگاه ممتاز خود را از طریق مراقبت پدرسالارانه از زیردستان

توجیه کنند. اما الیزابت و مری دیگر علاقه‌ای به مراقبت ندارند و مانند پدر و همسر خود، یک زندگی مملو از تن‌آسایی و تجملات را دنبال می‌کنند.

از سوی دیگر، لیدی راسل، دوست مادر آنی که زود درگذشت، گرچه به ارزش‌های طبقه خود می‌بالد، ترجیح می‌دهد با کالسکه در مناطق روستایی سفر کند تا اینکه آن ارزش‌ها را در عمل تحقق بخشد.

ادبیات‌شناسان آمریکایی، ساندرا م. گیلبرت و سوزان گوبار، که از بنیان‌گذاران تحلیل روانکاوانه ادبیات فمینیستی هستند، در اثر بنیادین خود در سال ۱۹۷۹ با عنوان *زن دیوانه در اتاق زیرشیروانی* به دشواری‌هایی اشاره کرده‌اند که نویسندگان زن قرن نوزدهم، مانند جین آستن، با آن مواجه بودند. نویسندگی زنانه خود نوعی عبور از مرز محسوب می‌شد، زیرا خلاقیت به‌عنوان حوزه‌ای مردانه تلقی می‌شد. به همین دلیل آثار زنان بسیار مورد بحث و جدل بودند.

جنبه‌هایی که مشکوک شمرده می‌شدند

گیلبرت و گوبار معتقدند که نویسندگان زن قرن نوزدهم آن جنبه‌های شخصیتی خود را (و شخصیت‌های اصلی‌شان) که برای جامعه‌شان مشکوک به نظر می‌رسید، در شخصیت‌های فرعی رمان‌هایشان منعکس می‌کردند. با اشاره به رمان *جین ایر* چارلوت برونته، آن‌ها نشان می‌دهند که چگونه خشم نویسنده (و قهرمانش) از روابط پدرسالارانه، که مجبور به زیستن در آن‌ها بودند، در فریاد و عصبانیت شخصیت فرعی، خانم راجستر، که توسط همسرش به دلیل جنونش به زیر شیروانی تبعید شده است، متجلی می‌شود. قهرمان رمان در همین حال با نهایت خویش‌داری وظایف خود را انجام می‌دهد.

در رمان ترغیب جین آستن نیز، اگرچه شکننده شده، همین ویژگی دیده می‌شود. آنی الیوت حساس هنوز مطابق با ارزش‌های سنتی اشراف زمین‌دار زندگی می‌کند، اما تنه‌است. به عنوان یک زن مجرد، او در حاشیه جامعه قرار دارد، جامعه‌ای که زندگی آن عمدتاً جفتی است. برای باله‌ها در لندن آنی اکنون پیر شده است، در مهمانی‌های خانوادگی پیانو می‌نوازد و در خانه خواهرش مری، وظایف او را بر عهده می‌گیرد.

اما حالا شخصیت‌های تازه‌ای وارد صحنه می‌شوند. اشراف زمین‌دار از نظر اقتصادی نیز دوران اوج خود را پشت سر گذاشته‌اند و داستان با اجاره دادن خانه پدری آنی توسط پدرش برای پرداخت بدهی‌ها آغاز می‌شود. مستأجر جدید، دریاسالار کرافت، در نبرد ترافالگار شرکت داشته و اکنون پس از پایان جنگ‌های ناپلئونی، می‌خواهد در زمین‌های روستایی استراحت کند. برادرزن او، کاپیتان فردریک ونت‌ورث، در نیروی دریایی ثروتمند شده است زیرا فرماندهان کشتی اجازه داشتند بار کشتی‌های دشمن را تصرف و به پول تبدیل کنند.

فردریک ونت‌ورث نه سال پیش با آنی رابطه عاشقانه داشته و قصد ازدواج با او را داشت، اما چون جوان بود، نه ثروت داشت و نه از خانواده‌ای برجسته بود، آنی او را رد کرد. رمان درباره این است که چگونه آنی الیوت تلاش می‌کند تا نامزد پیشین خود را دوباره به دست آورد.

کنترل دریاسالار

به همراه دریاسالار کرافت، همسر او نیز وارد صحنه می‌شود. او، باوجود جنگ، اغلب با همسرش در دریا بوده و ظاهری همچون او از باد و طوفان‌دیده دارد. پس از بازگشت به خشکی، او با تمام اعتمادبه‌نفس خود در مذاکرات اجاره خانه شرکت می‌کند. همسرش نیز به امور خانه علاقه‌مند است. این زوج که سوار بر کالسکه حرکت می‌کنند، هنگامی که مانعی سر راهشان قرار می‌گیرد، همسرش با شهادت افسار دریاسالار را می‌گیرد.

برخلاف اشراف زمین‌داری که در قالب سنت‌ها محصور شده‌اند، اعضای طبقه تازه، شبه‌بورژوازی نیروی دریایی، بدون پیچیدگی و رودربایستی با یکدیگر حرف می‌زنند و احساسات خود را آشکار می‌کنند. طنز روایی در این است که دوستان کرافت، پس از حادثه‌ای شدید برای لوییس، به‌طور طبیعی او را در خانه خود مراقبت می‌کنند و دقیقاً همان مراقبتی را نشان می‌دهند که اشراف زمین‌دار امروزه از آن محروم‌اند.

آن‌ی به طور طبیعی جذب سبک زندگی و دیدگاه‌های نیروی دریایی می‌شود و دلسوزی و صراحت آن‌ها را در نظام ارزشی خود می‌پذیرد. راوی این فرآیند را از درون دیدگاه شخصیت همراهی می‌کند و

خوانندگان در طول رمان جهان را از دید آنی مشاهده می‌کنند و در آگاهی او شریک می‌شوند، در حالی که آنی مسیر خود را در مواجهه با سبک زندگی دریانوردان می‌جوید.

چیزی که آنی از نیروی دریایی نمی‌آموزد، برابری دوستانه در ازدواج‌های آن‌ها است. گرچه او پس از حادثه لویپسا اقدامات درست انجام داد و نشان داد که می‌تواند دستور دهد، اما در مقابل فردریک ونتورث، که از زنان «استواری قلب و وقار رفتار» می‌خواهد و حضور زنان در کشتی‌های نیروی دریایی را به‌شدت محدود می‌کند، آنی کاملاً مطابق با تصویر سنتی زنان جامعه خود رفتار می‌کند. او به‌عنوان خانم ونتورث هرگز افسار زندگی همسرش را به دست نخواهد گرفت.

چالش برای خوانندگان

چرا آنی و خالقش، جین آستن، به نقش سنتی زن پایبند مانده‌اند؟ آیا خودتوانمندسازی به سبک خانم کرافت، شخصیت حساس آنی را مختل نمی‌کرد؟ مطمئناً شخصیت اصلی با ویژگی‌های همسر دریاسالار، برای خوانندگان زمان خود، چه مرد و چه زن، یک چالش بود.

در اینجا می‌توان دوباره به ساندرا م. گیلبرت و سوزان گوبار اشاره کرد. آن‌ها برای رمان *منسفیلد پارک* نیز الگو را نشان داده‌اند: نگاه به شخصیت‌های فرعی. در *منسفیلد پارک*، شخصیت اصلی، فانی پرایس، که همواره سعی دارد همه را راضی کند، توسط شخصیت فرعی، خانم موریس، مقابله می‌شود، کسی که با نقشه‌های خود اطرافیانش را تحت کنترل می‌گیرد و قدرتی مشابه نویسنده رمان، که بر سرنوشت شخصیت‌هایش حاکم است، به دست می‌آورد.

با این تفسیر، خانم کرافت، که در اجاره خانه شرکت می‌کند و کالسکه را هدایت می‌کند، قهرمان مخفی ترغیب است؛ الگویی ناگفته برای آنی الیوت و شخصیتی برای همذات‌پنداری با جین آستن، که در کودکی پشت برادران خود قرار داشت و به‌عنوان زن مجرد به کمک مالی آن‌ها وابسته بود. او ابتدا رمان‌های خود را ناشناس منتشر کرد و تنها در سنین بالاتر درآمدی مستقل از آثار خود کسب کرد.

به عنوان نویسنده، جین آستن آزادی داشت که در قالب داستان، نظام جنسیتی زمان خود را به چالش بکشد و چشم‌اندازی از نسبت تازه‌ای

میان جنسیت‌ها ارائه دهد، نسبتی که تحقق آن هنوز در آینده‌ای دور قرار داشت.

به نقل از سایت نشریه تاتس



جین آستن و ازدواج بر پایه عقل

برکت ازدواج

نویسنده: یولیا هوبرناگل

در رمان‌های جین آستن، ازدواج عقلانی و ازدواج عاشقانه، به شکلی عملی دست در دست یکدیگر دارند. نویسنده طبقه اجتماعی را تنها به‌طور محدود در نظر داشت.

وقتی هریت بیچر استو در سال ۱۸۵۲ با «بی‌پروایی» اقدام به انتشار رمانی کرد که امروز کلاسیک به‌شمار می‌آید - کلبه عموتام - یکی از امتیازهایش را از دست داد: اینکه با او مانند یک «بانوی محترم» رفتار شود. زیرا همان‌طور که یک منتقد خشمگین نوشت، این نویسنده آشکارا در اموری دخالت کرده بود که «به او ربطی نداشت». کتاب او بعدها تأثیر قابل‌توجهی بر مناقشه مربوط به برده‌داری در آمریکا گذاشت.

به باور رایج آن زمان، زنان باید رمان‌های اخلاقی، کتاب کودک یا در نهایت رمان‌های خانوادگی آموزنده می‌نوشتند. نامه‌نگاری هم اشکالی نداشت، زیرا می‌شد آن را با خیال راحت در محیط صمیمی خانواده

انجام داد؛ چنان‌که ویرجینیا وولف هنوز در سال ۱۹۲۹ نوشت، در اثری که مطالبه اصلی‌اش را همان در عنوان آشکار کرده بود: *اتاقی از آن خود*. جین آستن چنین حریم خصوصی‌ای نداشت. وولف می‌نویسد که آستن رمان‌هایش را در خفا و بر سر میز نشیمن می‌نوشت؛ و هرگاه خدمتکاران از کنار او می‌گذشتند، نوشته را پیشاپیش با یک برگ کاغذ جاذب جوهر می‌پوشاند.

بهترین حالت از نظر جامعه‌اواخر سده هجدهم و سده نوزدهم این بود که زنان اصلاً ننویسند و تنها به وظایف خانگی خود بپردازند. زن نویسنده حتی در بحث‌های آن زمان درباره فحشا نیز حضور حاشیه‌ای داشت: همان‌طور که «روسی» بدنش را می‌فروخت، آیا بازیگر چهره‌اش را نمی‌فروخت و نویسنده ذهنش را؟ اینکه بسیاری از نویسندگان زن با نام مستعار کتاب منتشر می‌کردند، کاملاً قابل‌درک است. جین آستن نیز نخستین رمانش *عقل و احساس* را فقط با امضای «از یک بانو» منتشر کرد.

اینکه آیا رمان‌های آستن – که نگاهی به زندگی زنان مجرد می‌اندازند – رمان خانوادگی به شمار می‌آیند یا نه، جای تردید دارد. او نیازها و دغدغه‌های زنانی را که در انگلستان پیشاویکتوریایی هنوز به بلوغ اجتماعی نرسیده بودند، به روشنی روایت می‌کند. ازدواج تقریباً تنها راه گریختن از زندگی یکنواخت یک دوشیزه دائمی در خانه پدری بود؛ و اگر پدر در امور مالی «دست‌خوش‌اقبالی» نداشت، ازدواج برای ادامه زندگی ضرورتی حیاتی محسوب می‌شد.

مهارت در مذاکره – یا فریب – لازم بود. «لیدی سوزان» آستن نمونه روشنی از این امر است: او که چندان آمادگی مادری کردن ندارد و رغبت کمی به گذراندن وقت با دختر خودش نشان می‌دهد، در جست‌وجوی یک شوهر مناسب، بی‌هیچ شرمی خود را مقدم می‌دارد. چنان‌که پژوهشگر ادبی، لیزا هاپکینز، جمع‌بندی می‌کند: از نظر اخلاقی، در آثار آستن ازدواج به‌خاطر پول کار نادرستی است؛ اما کنار گذاشتن کامل مسئله پول نیز به همان اندازه مضحک است.

پایانی خوش در انتظار

بالین‌حال خوشبختانه در رمان‌ها و داستان‌های آستن تقریباً همه‌چیز در پایان به خیر و خوشی ختم می‌شود. دختر بیچاره لیدی سوزان نیز،

زمانی که نامزد آینده‌اش دسیسه‌های مادرزن احتمالی خود را درمی‌یابد، به مرد محبوب (و ثروتمند) خود، رینالد دِ کُرسی، نزدیک‌تر می‌شود. الیزابت بنت بی‌پول هم در نهایت عملاً شیفته آقای دارسی می‌شود که صاحب سالی ده‌هزار پوند درآمد است. و حتی خواستگار ثروتمند آن الیوت نیز، با وجود آنکه او زمانی به دلیل درآمد اندک، وی را رد کرده بود، در ۲۷ سالگی - سنی که تقریباً «از مُد افتاده» به شمار می‌آید - هنوز خواهان اوست.

مشکل‌های ساختاری‌ای که زنان آن دوره با آن روبه‌رو بودند، با وعده یک پایان خوش در سامرست، لندن یا باث کمی به حاشیه می‌رود. و اصلاً: جین آستن از سرنوشت‌های طبقه پایین و متوسط گزارشی نمی‌دهد. خود او گرچه بسیار ثروتمند نبود، اما خانواده آستن‌ها به هر حال در شمار طبقه بالاتر جامعه بودند. و افزون بر آن، جین جوان آموزش کاملی دریافت کرد.

وضع برای معاصر او، مری ولستون‌کرافت، کاملاً متفاوت بود. او که کودکی‌اش را با پدری خشن گذرانده و با مرگ مادر، پدر خانواده را رها کرده بود، در فقر بزرگ شد و ناچار بود همواره کار کند تا هزینه زندگی خواهران و برادرانش را نیز تأمین کند. او که با تلاش خستگی‌ناپذیر به آموزش خود می‌پرداخت، هنگامی که به‌عنوان معلم سرخانه کار می‌کرد، توانست از نزدیک زندگی خانوادگی طبقات ثروتمند را مشاهده کند.

نتیجه‌گیری‌هایش روشن بود. او در سال ۱۷۹۲ در اثر پیشافمینیستی خود، دفاع از حقوق زن، نوشت که زنان طبقه بالا تنها برای «سرگرم کردن خود» زندگی می‌کنند. زنان ذاتاً کمتر «عاقل» نیستند؛ بلکه به‌سبب آموزش ناکافی، به‌عمد در سطحی پایین نگه داشته می‌شوند.

ازدواج، تنها هدف زندگی

ازدواج تنها هدف زندگی زنان است؛ و حتی در طبقه مرفه هم - به‌گفته ولستون‌کرافت - به‌ندرت سبب خوشبختی می‌شود. در رمان او، ماریا: یا بی‌عدالتی‌های وارد بر زن، شوهر ماریا هیچ سرشته‌ای از پول ندارد و زن رنج‌دیده هیچ کنترلی بر دارایی خود ندارد؛ دارایی‌ای که شوهر با هر وسیله‌ای می‌کوشد آن را از چنگش درآورد.

جین آستن هرگز ازدواج نکرد؛ بنابراین هر «برکتی» را که ازدواج عقلانیِ متکی بر عشق ممکن است به همراه داشته باشد، هرگز در زندگی خود تجربه نکرد.

مری ولستون کرافت از کودکی با ازدواج مخالف بود؛ اما در نهایت این چهرهٔ پیشگام فمینیسم با ویلیام گادوین – یکی از نخستین آنارشیست‌ها – ازدواج کرد. او حتی با او صاحب فرزند شد؛ هرچند دربارهٔ میزان «داوطلبانه بودن» این امر، در زمانه‌ای که کاندوم‌ها از رودهٔ گوسفند ساخته می‌شدند، تنها می‌توان حدس زد. ولستون کرافت تنها ده روز پس از تولد کودک زنده ماند. اما دخترش توانست از دل سنت ادبی مردانه تا امروز سر برآورد: با زاده‌شدن مری شلی در سال ۱۷۹۷، آفرینندهٔ *فرانکش‌تاین* پا به جهان گذاشت.

به نقل سایت نشریه تاتس

۱۱ دسامبر ۲۰۲۵



جین آستن؛ نویسنده کلاسیک

نویسنده: آلکه شمیتر

در دوران زندگی جین آستن، احساسات رمانتیک آغاز به رهایی از قید و بندهای اجتماعی کردند. جالب اینجاست که آنچه امروز ما را از او جدا می‌کند، چیست.

چیزی هست که بی‌تردید می‌چسبد؛ چیزی در این آثار هست که با حال و هوای روانی زنانه‌ای سازگار است که تغییر نکرده است. می‌توانیم آن را «رنگین‌کمان سرخوردگی» بنامیم؛ یک بی‌پنداری (دیس‌ایلوژیون) در همه رنگ‌ها—زیرا برآورده شدن آرزوها اساساً موضوع کار جین آستن نیست.

او هرگز چه از نظر اروتیک و چه در یک رابطه عاطفی، کامیابی و تحقق را تجربه نکرد. شاید بوسه‌ای، شاید نامزدی‌ای که یک‌شبه برهم خورد. احتمالاً گرایشی که هرگز به نتیجه نرسید؛ نمی‌توانیم دقیق بدانیم، زیرا خواهرش کاساندرای بسیار از نامه‌ها را از بین برد. با این حال، کمبود تجربه عاطفی، دوشیزه جین آستن را به انسانی ملانکولیک تبدیل نکرد.

بیشتر از آن، او لذت می‌برد که نگاه بیرونی خود به مسئله ازدواج را با دقت و بی‌رحمی بی‌نقصی به جهان ارائه کند. «بانو الیوت زنی برجسته، معقول و دوست‌داشتنی بود، و اگر از دلباختگی دوران جوانی‌اش—که به‌سبب آن به بانو الیوت بدل شد—چشم‌پوشی کنیم، در ادامه، چه در قضاوت و چه در رفتار، هرگز موجب گذشت یا اغماض نشد.»

آستن ادعا نمی‌کند که واقعاً چیزی از جنس مخالف می‌فهمد—در تمام آثارش گفت‌وگویی خصوصی میان مردان وجود ندارد—اما آن را رازآلود هم نمی‌کند؛ هرگونه ذات‌گرایی برای او بیگانه بود. «بدبختی پیوندی نادرست می‌تواند در آثار او به‌یکسان دامن زن و مرد را بگیرد.

احساس رمانتیک

خطا از هر دو طرف ممکن است، و معمولاً نتیجه همان ماده خامی است که پردازش آن در ۲۵۰ سال پس از تولد آستن دگرگون شده: «احساس رمانتیک». از این‌رو، صنعت آستن—شاید پایدارترین شاخه اقتصادی بریتانیا در روزگار ما—یک سوءتفاهم بسیار پربازده است.

صورت‌های آشکار و مستقیم احساس رمانتیک همان است که بود: آرزو، آرمان‌سازی، بت‌وارگی. کم‌رویی، گرفتگی و شیدایی. کشش نامفهوم از نخستین لحظه، گمانه‌زنی بی‌پایان و نگران، و صبری تهنات‌پذیر.

وقتی النور، در رمان «عقل و احساس»، فصل‌های متوالی در انتظار توضیحی رهاننده از سوی ادوارد گوشه‌گیر است—چه چیزی او را از زنی امروز جدا می‌کند که یاد گرفته فرد «اجتناب‌گر» را با پیگیری‌های بی‌جا نترساند؟

و وقتی خواهرش ماریان، در نومیذی از ویلویی رازآلود، از خوردن امتناع می‌کند، شتابزده نامه می‌نویسد و سپس به کمای روحی فرو می‌رود—میان عمل‌زدگی جنون‌آمیز و بی‌حسی خودویرانگر، خود را از هر کمکی دور می‌کند—چه چیزی او را از دختران عاشق‌پریش امروز جدا می‌کند که در کلینیک‌های روان‌تنی بستری می‌شوند؟

«غرور و تعصب»

آیا ما بی‌درنگ اندوه و بی‌رمقی آن الیوت را حس نمی‌کنیم وقتی که او—که به‌سبب داغ عشق «زود پژمرده»—برای جوانان ساز می‌زند؟ آیا رنج الیزابت را در «غرور و تعصب» حس نمی‌کنیم وقتی که در کنار سالن رقص، بدون دعوت، در پیچیدگی مبهم رابطه‌اش با آقای دارسی گرفتار است؟ خشم و عطوفت، انفعال و ابراز وجود، غرق شدن در توهم—آیا همه ما این را به‌خوبی نمی‌شناسیم؟

عشق رمانتیک، به گفته جامعه‌شناس نیکلاس لومن—با آن سردی یخچالی و در عین حال بی‌بی‌مهری آشکارش—همان بیماری‌ای مانده است «که هیچ‌کس نمی‌خواهد درمان شود». این شکل از هذیان اجتماعی به‌رسمیت شناخته‌شده تنها حدود ۲۵۰ سال قدمت دارد؛ و زندگی آستن هم‌زمان با برآمدن تدریجی آن بود. از این نظر، قهرمانان رمان‌های او به ما نزدیک‌اند. اما شکافی میان عصر او و عصر ما وجود دارد—شکافی که فقط از نظر احساسی می‌توانیم از آن بپریم، اما هرگز آن را پر نخواهیم کرد.

جامعه‌شناس «اوا ایلوز» در کتاب چرا عشق دردناک است گام‌های تاریخی‌ای را بازسازی کرده که این شکاف را به‌وجود آورده‌اند: رفاه عمومی و رهایی زنان که به آن‌ها امکان زندگی مستقل بدون وابستگی به ازدواج را می‌دهد؛ سکولاریزاسیون، لیبرالیسم و فردگرایی که تفاوت‌های دینی، نژادی، ملی، طبقاتی و آموزشی را به عواملی قابل عبور یا بی‌اهمیت بدل می‌کنند.

مصرف رمانس امروز

قوانین طلاق وجود دارد که خطا را قابل اصلاح می‌کند. آزادی جنسی هست که اجازه تجربه و پیوندهای خارج از چهارچوب حقوقی را می‌دهد. زمان آزاد فراوانی هست که می‌توان بدون نظارت اجتماعی آن را به دلخواه شکل داد. و یک بازار عظیم برای «مصرف رمانس»—عنوان دیگر کتاب ایلوز—در انتظار است، از سفرهای دونفره تا نمایشگاه‌های عروسی.

انبوه بی‌پایانی از شریک‌های بالقوه وجود دارد که می‌توان آن‌ها را با آن‌ها تماس گرفت، تا برای هر سلیقه جنسی و هر تصور از رابطه، جفتی مناسب پیدا شود. و ناامیدی معاصر نیز هست: زمانی که همه این‌ها باز هم جواب نمی‌دهد.

و نوعی شرم خاص وجود دارد—وقتی با وجود این همه امکان، «خوشبختی» حاصل نمی‌شود. چه کسی جز خود فرد ناکام باید مسئول باشد؟ و چگونه می‌تواند خود را از باتلاق سرخوردگی بیرون بکشد؟

پاسخ استانداردِ روزگار ما این است: همان‌طور که در آن افتاده، از همان راه بیرون بیاید—با سرِ خودش و گیسوی خودش. مؤثرترین تفاوت میان جهان عاشقانه و جهان جین آستن مسئولیت است. اینکه این مسئولیت درون و بیرون چگونه شکل می‌گیرد. زیرا آنچه ما «روان» می‌نامیم در زمان آستن وجود نداشت.

ساختار پیچیده روان

این ساختار پیچیده که هم‌زمان ما را وابسته معرفی می‌کند و به خودمختاری محکوم: ساختاری که در آن، با خواسته‌ها و تمناهایمان همانندسازی می‌کنیم—با چیزهایی که نه آن‌ها را خلق می‌کنیم و نه کنترل. «نیازهای واقعی» ما که باید در درونِ منحصر به فردمان «بیابیم»؛ و بر اساس آن زندگی کنیم. زیرا چه کسی حق دارد بر خلاف خواسته‌هایش—و در نتیجه، خلاف امکان خوشبختی‌اش—عمل کند؟

و اگر موقتاً در این کار شکست بخوریم، شبکه‌ای عظیم از کمک‌ها آماده است: کتاب‌های راهنما و درمان‌ها، اپلیکیشن‌های مدیریت سریع احساسات، نظریه‌های پیچیده دلبستگی، پادکست‌های روان‌شناختی، دوره‌های باز تولد (Rebirthing) و فرهنگی گفت‌وگویی بسیار پُر تأمل.

بسته به گرایشمان، می‌توانیم به «کودک درون»، به «تروماهای بین‌نسلی» یا به «ناخودآگاه» خوب و قدیمی ۱۲۵ ساله بپردازیم—اما با این روان که تعریفش چنین لرزان و لغزنده است، تنها هستیم. و با سرنوشتی که در بدبختیِ عاشقانه تجربه می‌شود، اما نباید آن را سرنوشت نامید.

جین آستن اما وضع دیگری داشت—و ساده‌تر. زیرا در جهان او، انتخاب عشقی—که بی‌گمان بدل به سرنوشت می‌شد—یک توافق اجتماعی بود با انبوهی از عوامل محدودکننده (دارایی، تبار، آموزش و ...)، که در آن خانواده و جامعه بیشترین تأثیر را داشتند. مسئولیت تقسیم شده بود. و خوشبختیِ زندگی نه با برآورده شدن آرزوها تعریف

می‌شد، بلکه با چیزی که پیش از «روان» وجود داشت: ما آن را «شخصیت» می‌نامیم.

خویشن‌داری و صبر

«خویشتن»، آن‌گونه که آستن می‌اندیشید، پاره‌ای از طبیعت درونی نبود. نه جنگلی از تمنا و تجربه و تصادف که باید با تأمل و درمان هرس و «پردازش» شود. بلکه مجموعه‌ای از خصلت‌ها بود که می‌شد آن‌ها را پرورش داد: خویشن‌داری و صبوری، همدلی و مراعات. با شخصیتی استوار و روحیه‌ای مایل به آموختن، حتی بدبختی عاشقانه نیز قابل مهار بود.

آنجا ستاره‌ای دور دست می‌درخشد—اخلاقی، سختگیر، اما آمیخته با طنز و همدلی.

به نقل از سایت نشریه تاتس

۱۲ دسامبر ۲۰۲۵



جهان زیر کلاه

نویسنده: آنیا روتزل

به مناسبت ۲۵۰مین سالگرد تولد نویسنده جین آستن چه چیزی نصیب او می‌شود؟ بازسازی‌های سینمایی، کالاهای عجیب و غریب و گروهی از طرفداران که خواسته‌ای فراتر از آقای دارسی در «غرور و تعصب» دارند.

اگر روز شنبه‌ای در سپتامبر از شهر بریتانیایی «بات» قدم بزنید، ممکن است ناگهان شاهد یک گفت‌وگوی عجیب شوید. سه زن با روسری سفید، با هیجان درباره یک بارسوی (Barsoi)، یک سگ تازی روسی، بحث می‌کنند.

زن اول می‌پرسد: «حیوان زیبایی است، اما آیا از نظر تاریخی هم درست است؟» از زیر کلاهش، حلقه‌های مو بیرون زده‌اند که به شکل مارپیچ محکم شده‌اند.

«در کتاب‌ها هیچ اشاره‌ای به بارسوی نشده و تا آن‌جا که می‌دانم، این نژاد اوایل قرن نوزدهم هنوز فقط در اختیار اشراف روسیه بود.»

زن دوم که لباسی به سبک امپایر به رنگ اسطوخودوس با پارچه موسلین پوشیده است، وارد بحث می‌شود:

«شاید به عنوان هدیه دیپلماتیک به انگلستان آمده باشد؟»

سرانجام زن سوم، با کشیدن ژاکت اسپنسر خود و بالا انداختن شانه‌ها، می‌گوید:

«می‌توانم تصور کنم که لیدی کاترین د بورگ از داشتن اولین بارسوی در کنت خیلی به خودش می‌بالیده!»

این حیوان ممکن است از نظر تاریخی مستند نباشد، اما همین امروز و همین‌جا می‌تواند بماند.

این سه زن با کلاه‌هایشان (و سگ تازی) روی چمن‌های مقابل «رویال کریست» جمع شده‌اند، آن نیم‌دایره باشکوه از ۳۰ خانه ردیفی ساخته شده از سنگ آهک عسل‌رنگ، با ستون‌ها و پنجره‌های مشبک که پیش‌تر به عنوان صحنه سریال «بریجرتون» استفاده شده بود. و آن‌ها تنها نیستند، بلکه بخشی از جمعیتی حدود ۲۰۰۰ نفر، عمدتاً زن، هستند که با روبان‌های ابریشمی و کمرهای بلند و کیف‌های رتیکلوز دوخته‌شده به سبک آن دوره، علاقه خود را نشان می‌دهند.

همه آن‌ها برای گرامی‌داشت یک ایزدخوانده آمده‌اند: جین آستن، که در ۱۶ دسامبر ۲۵۰ سال پیش به دنیا آمد و هنوز خوانندگان را در «دارسیمانیا» غرق می‌کند.

نویسنده‌ای که تنها ۴۱ سال زندگی کرد و دنیای ادبیات را با شش رمان، چند قطعه ناقص، آثار جوانی و مجموعه‌ای از نامه‌های شگفت‌انگیز و طنزآمیز به ارث گذاشت، اما احتمالاً تأثیر فرهنگی بیشتری نسبت به بسیاری از معاصرانش داشت. و هزاران نفر را وادار می‌کند امروز لباس‌های تاریخی «غرور و تعصب» بپوشند و جشنواره‌های بزرگی به افتخار او برگزار کنند. جین آستن بخشی از زیرساخت فرهنگی فعالی است که فراتر از آثارش گسترده است و هر ساله به نظر می‌رسد بزرگتر می‌شود.

برای درک جذابیت او، نگاه کردن به تازه‌های بازار کتاب امسال کافی است: رمان‌های آستن مرتباً تجدید چاپ می‌شوند و در سال ۲۰۲۵ کتاب‌های گاه بسیار عجیب و غریب منتشر شده‌اند که سعی دارند هر گوشه‌ای از زندگی و آثار او را روشن کنند: او چه موسیقی‌ای دوست داشت؟ شخصیت‌هایش چه کتاب‌هایی می‌خواندند؟ و چگونه تنقالت پیکنیک‌های رمان‌هایش آماده می‌شد؟

برخی کتاب‌ها داستان‌های آستن را تغییر و اقتباس می‌کنند، مثلاً به شکل رمان جوانان یا رمان ترسناک، یا شخصیت‌هایش را در جهان‌هایی قرار می‌دهند که خواننده دوست دارد آن‌ها را سریعاً نجات دهد.

برای مثال، نسخه‌ای از «غرور و تعصب» تحت عنوان «نسخه کارآفرین» الیزابت بنت و فیتزویلیام داریسی را به عنوان کارآفرینان استارت‌آپ تصور می‌کند. اقتباسی دیگر با عنوان «Pride and Purrejudice» آن‌ها را به گربه تبدیل می‌کند.

و البته کتاب‌های آستن با پایداری‌ای فیلم‌برداری می‌شوند که نویسندگان قرن بیستم فقط می‌توانستند رویایش را ببینند. در سال ۱۹۹۵، بازیگر کالین فیرث که در نسخه سریالی بی‌بی‌سی از «غرور و تعصب» در پیراهن سفید از دریاچه بیرون آمد، آقای داریسی، اشراف‌زاده‌ای کمی خشک، را به یک رویاپردازی عاشقانه بین‌المللی تبدیل کرد.

در حال حاضر نتفلیکس روی اقتباس دیگری کار می‌کند که فیلمنامه آن را نویسنده پرفروش، دالی آلدرتون، نوشته است – و این بار نیز به حفظ فرهنگ جزئی‌نگر و دقیق علاقه‌مندان به جین آستن کمک خواهد کرد، تا از دستکش فر پخت و هر نوع محصول جانبی دیگر گرفته تا نهایت جزئیات، همه چیز سازماندهی شده باشد.

چرا آثار آستن، که در زمانه‌ای دور و تا حد زیادی گذشته خلق شده‌اند، در فرهنگ پاپ امروز تا این حد موفق هستند؟ نسل‌های جدید چه چیزی را در شخصیت‌های الیزابت بنت و آقای داریسی می‌بینند؟

در طول هفته جشنواره در بات، زنان با کلاه‌های سنتی را همه جا می‌توان دید. آن‌ها لباس‌های امپایری خود را نه فقط در رژه افتتاحیه، بلکه در طول روز نیز می‌پوشند: سیب‌زمینی سرخ‌کرده می‌خورند یا کلم‌گل‌ها را در سوپرمارکت لمس می‌کنند. هانا و سوفیا از کنت، هر دو

۲۷ ساله، برای شرکت در رژه به جشنواره آمده‌اند و می‌گویند: «برای بسیاری از ما، دنیای آستن یک مکان پناهگاهی، یک جهان کوچک و محافظت‌شده است».

لباس‌هایشان را خودشان دوخته‌اند، با کمک آموزش‌های آنلاین در یوتیوب — روشی که به گفته آن‌ها نزدیک‌ترین تجربه به سفر در زمان است. علاقه آن‌ها به آستن طبق الگوی کلاسیک و از طریق زنان خانواده شکل گرفته است: عمه بزرگ که رمان «غرور و تعصب» را برای دوازدهمین سال تولدشان هدیه داده، و مادرشان که جلوی تلویزیون عاشق آقای داریسی شد. هانا می‌گوید: «من نسخه سریالی بی‌بی‌سی را در کودکی بارها و بارها دیده‌ام.»



بات نقطه مرکزی است که همه چیز در آن جمع می‌شود: علاقه‌مندی مدرن همراه با بازاریابی، صحنه‌های تلویزیونی و همچنین بیوگرافی تاریخی آستن. نویسنده بین سال‌های ۱۸۰۱ تا ۱۸۰۶ در این شهر زندگی می‌کرد، پس از آنکه پدرش به‌طور غیرمنتظره با بازنشستگی خود به این شهر نقل مکان کرد. برای خود آستن، سال‌های بات چندان

سرگرم‌کننده نبود؛ زندگی شهری و محدودیت‌های مالی خانواده را دوست نداشت.

اما بات، در اوایل قرن نوزدهم، یک مرکز مدرن و اجتماعی بود و مواد ادبی فراوانی برای او فراهم می‌کرد: در رمان‌های «صومعه نورتانگر» و «متقاعدسازی»، بات به عنوان محل رخداد حضور دارد، گاهی با طنز و گاهی با لحنی ملانکولیک، اما همواره مکانی که مناسب اجتماعی در آن آشکار می‌شوند. احتمالاً او خنده‌دار می‌یافت که جشنواره سالانه جین آستن — با کارگاه‌های شمشیرزنی، سواری با کالسکه و کلاس‌های گلدوزی — درست در بات برگزار می‌شود، شهری که او یکی از شخصیت‌هایش گفته بود فقط شش هفته می‌توان در آن تحمل کرد، زیرا بیش از آن «خسته‌کننده‌ترین مکان جهان» است.

در طول جشنواره، دیگر هیچ چیز خسته‌کننده نیست، بلکه عجیب و جالب است: گاهی احساس می‌کنید در «آستن‌لند» غرق شده‌اید، کم‌دی رمانتیک‌ی از سال ۲۰۱۳ که یک طنز دوست‌داشتنی، احمقانه و دقیق درباره طرفداران آستن است. شخصیت اصلی، جین هایز، زن مدرنی است که از نوجوانی «غرور و تعصب» را ستایش کرده، اما زندگی عاشقانه‌اش به دلیل این ایده‌آل‌ها به هم ریخته است: هیچ مرد واقعی نمی‌تواند با تصویر آرمانی و اخلاقاً بی‌نقص آقای داریسی مقابله کند.

جین هایز بنابراین سفری به یک استراحتگاه موضوعی بریتانیایی رزرو می‌کند، جایی که زنان با پول زیاد تجربه‌ای کامل از دوران رجنسی دریافت می‌کنند: لباس، آموزش آداب و رسوم، صحنه خانه‌های روستایی و به‌ویژه بازیگرانی که نقش جن‌تلمن‌ها را بازی می‌کنند. «آستن‌لند» تقریباً به‌صورت جامعه‌شناسانه نشان می‌دهد که زنان چگونه این رمان‌ها را به عنوان صحنه‌ای برای تخیل و projection استفاده می‌کنند، و چگونه این فانتزی بازاریابی می‌شود اما همزمان جدی گرفته می‌شود.

البته نباید هنگام بررسی این دنیا اشتباه کرد و بیش از حد روی آقای داریسی گیر کرد. کسی که در میان دنیای محصولات جانبی آستن سرک بکشد، ممکن است فکر کند جین آستن اساساً تنها یک شخصیت خلق کرده است. شال‌هایی وجود دارد که با نامه مهم داریسی چاپ شده‌اند، یا شمعی با عطر «آقای داریسی از روی چمن‌های مه‌آلود عبور می‌کند»

— انگار زنان فقط به این دلیل شیفته می‌شوند که یک اشرافزاده ملانکولیک در باتلاق راه می‌رود.

اینکه نویسنده‌ای با دقت مشاهده‌گر مانند جین آستن به یک مرد تقلیل یافته، تقریباً تراژیک به نظر می‌رسد. اما واقعیت این است که برای بسیاری از طرفداران آستن، آقای داری دیگر مرکز جذابیت نیست، بلکه چیزی است که می‌توان با خوش‌خیالی آن را «زینت متنی» نامید: تزئینات روایی، قابل تبلیغ، اما بدون اهمیت عمیق برای معنای واقعی این کتاب‌ها.

دبوره یافه کتابی کامل به طرفداران آستن اختصاص داده است: «Among the Janeites» (در میان طرفداران جین). دنیایی که در این کتاب بررسی می‌شود، توسط انسان‌های واقعی پر شده است، افرادی که اشتیاقشان هم رقت‌انگیز و هم کم‌دی‌گونه است. از جمله یک گفتاردرمان‌کنانادایی که معتقد است آستن درباره اوتیسم نوشته، یا استاد ادبیات که با نام «استون کولد جین آستن» به عنوان بازیکن رولردربی ظاهر می‌شود.

یافه می‌نویسد، قبلاً افراد طرفدار جین آستن را به این نام صدا می‌زدند تا نشان دهند سلیقه‌ای واقعاً فرهنگی دارند و توانایی تقدیر از طنز ظریف و شخصیت‌پردازی دقیق را دارند. امروز اما این می‌تواند به معنای لذت بردن از دیدن بریتانیایی‌های خوش‌تیپ در شلوارک‌های کوتاه باشد.

بات در زمان جشنواره مانند دفترچه‌ای باز از این علاقه متنوع به آستن است، نوعی کتاب مطالعه از اشتیاق جمعی. هر زن کلامدار به نوعی با این جهان ارتباط دارد: مثلاً متن‌خوانی که با دقت یک پزشک قانونی، ساختار روایی نویسنده را بررسی می‌کند و کمتر به پایان عاشقانه، و بیشتر به «slow burn» کوچک و تدریجی علاقه دارد؛ کشف عاطفی به آرامی پخته‌شده و استادانه به تعویق افتاده.

در گفتگوهای کوتاه در صف کتابفروشی، او توضیح می‌دهد چرا رمان پس از مرگ آستن منتشر شده «متقاعدسازی» به طرز مضحکی دست‌کم گرفته شده و در واقع مادر تمام رمان‌های Second-Chance است. مطالعه آثار آستن برای او یک فرار نوستالژیک نیست، بلکه یک کتاب آموزشی درباره روایت عواطف مدرن است.

در واقع دنیای آستن هم دقیق و هم عجیباً انعطاف‌پذیر است. به همین دلیل است که همواره دوباره تفسیر می‌شود — نه به این دلیل که نیاز به مدرن‌سازی دارد، بلکه چون پیوسته لحظات فرهنگی تازه‌ای را هدف قرار می‌دهد، گویی خود او پیشاپیش آن‌ها را پیش‌بینی کرده است. بسیاری از طرفداران آستن این فرازمانی بودن را به مثابه دعوتی برای خودنویسندگی می‌بینند، چیزی که در بات نیز قابل مشاهده است.

در طول جشنواره، نوعی نمایشگاه کوچک کتاب در یک کلیسای قدیمی که به کافه تبدیل شده، برگزار می‌شود، جایی که نویسندگان پشت میزهای تاشو ایده‌های تازه خود درباره آستن را ارائه می‌دهند. گاهی شگفت‌زده می‌شوید از اعتماد به نفسی که آن‌ها با آن اعلام می‌کنند رمان ناقص «The Watsons» را کامل کرده‌اند، یا نسخه‌ای از «غرور و تعصب» با تمرکز بر مردان و فضایی دلهره‌آور خلق کرده‌اند، که نویسنده آن را «آستن ملاقات با جوزف فریتزل» توصیف می‌کند.

با این حال، شگفت‌انگیزتر این است که این انتقال‌ها چقدر غالباً موفق عمل می‌کنند، از جمله برجسته‌ترین نمونه‌ها، اقتباس‌های سینمایی که برای لذت بردن از آن‌ها لازم نیست با متون آستن آشنا باشید: «بی‌اطلاع‌ها — چه چیزی بهتر!» (Clueless) رمان «اما» را به کمدی دبیرستانی در بورلی هیلز تبدیل کرد. «بریجت جونز — شکلات برای صبحانه» رمان «غرور و تعصب» را به لندن شهری در سال‌های ۲۰۰۰ منتقل کرد.

اقتباس‌های متعدد دیگری نیز وجود دارند، گاهی با قصد خاص، گاهی به طور ناخودآگاه تکرار شده. زیرا آستن، که یکی از عوامل بزرگ محبوبیت پایدار اوست، کمدی رمانتیک مدرن را اختراع کرد. کتاب‌های او شامل همه عناصری بودند که این ژانر تا امروز از آن تغذیه می‌کند: مواجهات دست و پا شکسته، شخصیت‌های جانبی بامزه و پویایی دیالوگ‌ها که به نوعی بازی عشقی تبدیل می‌شوند. تم «دشمنان به عاشقان» (enemies to lovers) را هیچ‌کس به اندازه آستن به خوبی روایت نکرده است.

و سپس اقتباس‌های غیرارادی نیز وجود دارند: در مقاله «همسران واقعی جین آستن» نویسنده سوفی گیلیبرت بررسی می‌کند که چرا ستاره‌های امروز تلویزیون واقعیت‌نما به «طرزی عجیب» شبیه

شخصیت‌های زن رمان‌های نویسندگان قرن نوزدهم هستند و نتیجه می‌گیرد: «قهرمانان زن آستن عمدتاً از دو چیز تعریف می‌شوند: امتیاز و ناتوانی‌شان. داستان‌هایشان تقریباً منحصراً حول زنانی می‌چرخد که به دنبال امنیت و موقعیت اجتماعی هستند — با اندک ابزارهایی که در اختیار دارند.» آن‌ها از دسترسی به آموزش یا استقلال شغلی محروم بودند، بنابراین به شیوه‌ای زیرکانه یا تاکتیکی توطئه می‌کردند، در حاشیه‌ها گرفتار می‌شدند و با یکدیگر رقابت می‌کردند. بازی نهایی آن‌ها از دواج است — «لذتبخش‌ترین وسیله برای فرار از نیاز» همان‌طور که شخصیت شارلوت لوکاس در «غرور و تعصب» بیان می‌کند. این از نظر ساختاری خیلی هم از ماجراهای تلویزیون زرد فاصله ندارد، که انسان را در تنهایی‌اش برملا می‌کند و قابل درک می‌سازد.

گویی آستن در اوایل قرن نوزدهم یک سیستم عامل نوشته باشد که همه ما هنوز بر روی آن اجرا می‌شویم. کتاب‌های او داستان‌های عاشقانه‌ای هستند که به آزمایشگاه‌های اخلاقی تبدیل می‌شوند: آزمایشگاه‌های کوچکی که در آن‌ها خودخواهی و ملاحظه، بلوغ و فریب خود با هم واکنش نشان می‌دهند. می‌توان گفت آستن اختلالات انسانی را اختراع کرده، پیش از آنکه مدل‌های روان‌شناسی اصطلاحات زیبایی برای آن‌ها پیدا کنند.

هانا، طرفدار آستن از کنت، این بی‌زمانی شخصیت‌ها را دوست دارد: «کتاب‌هایش صرفاً مطالعات دقیق شخصیت هستند. بعضی‌ها می‌گویند هیچ اتفاقی نمی‌افتد — آن‌ها فقط نشسته‌اند و حرف می‌زنند. اما نکته همین است: این سوءتفاهم‌های روزمره، تعاملات کوچک و مشاهده‌های دقیق، حتی امروز هم شگفت‌انگیزاً مرتبط به نظر می‌رسند.»

در هر صورت، آستن در رمان‌هایش شخصیت‌هایی را نشان می‌دهد که تصویر خود از خود با تصویر دیگران و واقعیت همخوانی ندارد. انسان‌هایی که خود را اشتباه ارزیابی می‌کنند، بیش از حد مغرور، خجالتی، خودشیفته یا متکی به عقل خود هستند و در نتیجه دچار مشکل می‌شوند. انسان‌هایی که نسبت به خود و دیگران دچار لغزش هستند. آستن این انحرافات درونی را آشکار می‌کند: مردانی که فکر می‌کنند محافظه‌کارند، اما مغرور به نظر می‌رسند، یا زنانی که معتقدند توانایی قضاوت درست درباره دیگران دارند، تا اینکه درمی‌یابند به طور فاحشی

اشتباه کرده‌اند. آستن نشان می‌دهد که انسان می‌تواند از اشتباهات خود جان سالم به در ببرد.

جنیفر هایز، ۶۲ ساله، از پورتلند آمریکا به بات آمده است. او عضو شعبه محلی جامعه جین آستن است و می‌گوید از کتاب‌ها الهام می‌گیرد: «وقتی افسرده هستید، می‌تواند کمک کند که شخصیت‌هایش هم به نوعی با مشکلات شخصی خود کنار می‌آیند. و من دوست دارم زنان او ضعیف نیستند، بلکه برای خودشان می‌ایستند».

مردانی که جین آستن را دوست دارند؟ او حتی یک نفر هم نمی‌شناسد. اینکه بسیاری از زنان به این حد در دنیای آستن غرق می‌شوند، احتمالاً به این دلیل است که او در ادبیاتش فضاهایی خلق کرده که تجربه زنانه در آن‌ها جدی گرفته می‌شود. آستن در زمانی می‌نوشت که زندگی او تحت حکمرانی قوانین، انتظارات و نگاه‌های اجتماعی بود و این مکانیسم‌های نامرئی را قابل مشاهده می‌کرد. او نشان می‌دهد که چه محدودیت‌های شدیدی در اختیار افراد بود و چه مقدار هوش استراتژیک و خودکنترلی لازم بود تا در آن موفق شد. و البته او از تجربه شخصی خود هم روایت می‌کند.

جین آستن در سال ۱۷۷۵ در استیونتون، جنوب انگلستان، به دنیا آمد و بیشتر زندگی خود را به‌عنوان دختر یک کشیش در طبقه متوسط روستایی گذراند — موقعیتی ایده‌آل برای مشاهده جامعه، اما با منابع مالی محدود. آستن هرگز ازدواج نکرد و سال‌ها با خواهرش کاساندر، صمیمی‌ترین همراه و وفادارترین خواننده‌اش، در خانه‌ای کوچک در چاون، یک روستای کوچک در همپشر، زندگی کرد، جایی که امروزه کلیه او به موزه تبدیل شده است. رمان‌های او در زمان حیاتش به‌صورت ناشناس و تحت نام مستعار «by a Lady» منتشر می‌شدند.

شهرت واقعی او پس از مرگش حاصل شد. وقتی در سال ۱۸۱۷ و در سن ۴۱ سالگی درگذشت (احتمالاً بر اثر بیماری آدیسون، اختلال نادر غدد فوق‌کلیه، اما علت دقیق مرگ نامعلوم است)، ارزشمند و شناخته‌شده بود اما هنوز یک نماد ادبی نبود. این وضعیت باید پس از مرگ او شکل می‌گرفت.

یک نزدیکی عجیب ایجاد می‌شود وقتی چند روز در میان زنانی هستید که همان کتاب‌ها را خوانده‌اند و حدس می‌زنید دیدگاه‌های مشابهی نسبت

به آن‌ها دارند. می‌خواهید وارد دنیای محرمانه آن‌ها شوید و طرفداران آستن (Janeites) در گفتگوها با صبر و حوصله در باز کردن شکاف‌ها کمک می‌کنند. وقتی به آن‌ها می‌گویید فردا می‌خواهید به لایم ریج (Lyme Regis) بروید تا یکی از مکان‌های کلیدی رمان «متقاعدسازی» را ببینید، فوراً جمله درست را می‌گویند: «نپدید!»

لایم ریج دومین نقطه مهم علاقه‌مندان به آستن پس از بات است، کوچکتر و بی‌ادعاتر. آستن در سال‌های ۱۸۰۳ و ۱۸۰۴ از این شهر ساحلی بازدید کرد و از موقعیت دراماتیک آن بین دریا و صخره‌ها و دیوار بلند و خمیده بندر موسوم به «کاب» مجذوب شد. در «متقاعدسازی»، سقوط معروف لوییزا ماسگروو در این مکان رخ می‌دهد؛ ترکیبی از شتاب‌زدگی نوجوانانه و اشتباه محاسبه‌ای تراژیک.

برای طرفداران امروز آستن، لایم ریج جایگاه ویژه‌ای دارد: این مکان کمتر حالت موزه‌ای دارد و بیشتر خام و به معنای بهترین کلمه، بدون تظاهر است. اگر روی کاب، این مسیر مرطوب و لغزنده نزدیک به سطح آب، به دنبال پله مشهور باشید که لوییزا ماسگروو برای پرش ناخوشایندش از آن استفاده می‌کند، باد شدید شما را به چالش می‌کشد. کسی که در این مسیر راه می‌رود، درمی‌یابد که صحنه سقوط آستن اغراق‌آمیز نیست، بلکه شاید کمتر از واقعیت بیان شده است. روی این دیوار بدون هیچ حفاظی، تنها با یک باد شدید فاصله دارید تا خودتان به شکلی ادبی «مهم» شوید.

چرا کسی داوطلبانه می‌خواهد به این مکان برود؟

«متقاعدسازی» آخرین کتاب کامل‌شده جین آستن است و شخصیت اصلی آن پخته‌تر و خونسردتر از رمان‌های پیشین تصویر شده است. وقتی کسی به بات می‌رود تا با شادی بی‌گناه در یک سفر زمان پوشیده از لباس‌های تاریخی غرق شود و در «غرور و تعصب» عملاً شنا کند، لایم ریج مکان مناسب برای کسانی است که می‌خواهند رمان‌های آستن را تا آخرین جزئیات وفادارانه بررسی کنند.

رمان‌های او آزادی شگفت‌انگیزی برای علاقه‌مندان به تحلیل و نکته‌بینی فراهم می‌کنند و آثار او دعوتی برای تحلیل و یادداشت‌برداری وسواسی است. آرشیو مقالات JASNA، جامعه آمریکای شمالی طرفداران آستن، یک لانه خرگوش بزرگ از تخصص است که می‌توان در آن گم شد:

بررسی‌هایی درباره «زنان آستن به‌عنوان کارآگاهان خصوصی» یا «فاجعه‌هایی که شخصیت‌های زن آستن هنگام سفر در عید پاک تجربه می‌کنند»، اهمیت پیک‌نیک‌ها در آثار او و توصیف‌های او از «وحشی‌گی و باغچه‌های تزئینی».

آنچه اینجا بررسی می‌شود بیش از یک سرگرمی نوستالژیک است: فضایی است که علاقه جزئی به یک اثر ادبی و پردازش آن جدی گرفته می‌شود، و همچنین چون اهمیت آن برای مردم ملموس است.

جین آستن توسط نسل جوان به تدریج به زمینه‌های کوئیر و حساس به تنوع منتقل می‌شود، مثلاً در فیلم «Fire Island» آندرو آن در سال ۲۰۲۲ که «غرور و تعصب» را به یک کمدی تابستانه همجنس‌گرایانه تبدیل می‌کند، یا در کتاب «Pride» ایبی زوبوای ۲۰۱۸، نسخه‌ای از همان اثر با محوریت بلوغ در منطقه بروکلین نیویورک. در فضاهای دیجیتال، بازی‌هایی مانند «Ever, Jane» وجود دارند که آداب و رسوم رجنسی را شبیه‌سازی می‌کنند و نه مکانیک مبارزه. همچنین در انجمن‌های نویسندگی، شخصیت‌های آستن با فن‌فیکشن در هر ترکیب ممکن بازسازی می‌شوند و به دنیای مدرن با گوشی‌های هوشمند، آپارتمان‌های اجاره‌ای، رسانه‌های اجتماعی و واقعیت‌های کاری امروز منتقل می‌شوند. این خودتوانمندسازی که آستن به خوانندگان ارائه کرده، اکنون مخاطبان جدیدی پیدا کرده و به شکل شگفت‌انگیزی قابل انتقال و بازآفرینی است، به همان جهانی بودن شخصیت‌های رمان‌های او.

فقط مردان دگرجنس‌گرا در این جمع علاقه‌مند به حاشیه رانده شده‌اند. آیا به این دلیل که صدای آستن را نیاز ندارند؟ یا چون با آن ارتباطی برقرار نمی‌کنند؟ در واقع، مشهورترین طرفداران آستن برای سال‌ها مردان جنگجو بودند، نه زنان. رودیارد کیپلینگ در داستان کوتاه «The Janeites» در سال ۱۹۲۴ درباره سربازان جنگ جهانی اول نوشت که یک حلقه مخفی خواندن آثار آستن تشکیل می‌دهند. آن‌ها از داستان‌ها برای تسلی خود استفاده می‌کنند، اسلحه‌هایشان را با شخصیت‌های رمان مقایسه می‌کنند و یکی اعتراف می‌کند که در مواقع اضطراری هیچ‌کس به اندازه جین قابل اعتماد نیست. در این داستان نیز آستن به نوعی پناهگاه معنوی و نظم‌ی پایدار تبدیل می‌شود، حتی وقتی همه چیز اطراف غیرقابل اعتماد است.

مردان کیپلینگ برای فرار از جهان می‌خوانند، اما همچنین برای ساختاردهی دنیای خود با روابط خیالی، ناامیدی‌ها و لحظات شادی. آن‌ها، مدت‌ها پیش از آنکه فاندوم به معنای امروزی شکل گیرد، دقیقاً همان «Janeites» بودند. پس چرا باید به خوانندگان امروز آستن دیدی سطحی‌تر نسبت به رمان‌های او نسبت داده شود تا کیپلینگ و هم‌رزم‌هایش؟

آستن به آن‌ها و ما مدرسه‌ای از نگاه دقیق ارائه می‌دهد، جایی که قضاوت‌های سریع و نادرست در نهایت آشکار می‌شوند و هر احساس عجولانه‌ای با گذر زمان تصحیح می‌شود. طرفداران او رمانتیک‌های واپس‌گرا نیستند، بلکه جزئی‌نگرانی هستند که واقعیت خود را با دقت بررسی می‌کنند. شاید همین معنی واقعی شور و شوق طرفداران آستن باشد: مسئله اشتیاق به زندگی دیگر نیست، بلکه توانایی خواندن واضح‌تر زندگی خود است.

به نقل از هفته‌نامه اشپیگل شماره 51 سال 2025



فرزند فرمانبر کشیش؟ - نامه‌های گزنده جین آستن شگفتی‌سازند

نویسنده: آکسل هیل

به مناسبت ۲۵۰مین سالگرد تولد جین آستن، برای اولین بار همه نامه‌های او به زبان آلمانی منتشر می‌شوند - و جنبه‌ای کاملاً متفاوت از این نویسنده را نشان می‌دهند. او به جای محتاط بودن، تیززبان و گزنده بود.

فرزند فرمانبر کشیش؟ «وقتی خانم پیرسون با ما می‌آید، مواظب باشید انتظار زیبایی زیادی نداشته باشید.» او! دقیقاً مثل این جمله: «خانم فلچر و من دوست صمیمی هستیم، البته من لاغرتر از او هستم.» کسی جز جین آستن با قلم تیز و گزنده خود، در این جملات، با میزانی دقیق از زهر سخن پراکنده است. حالا، درست به موقع برای ۲۵۰مین سالگرد تولد او در ۱۶ دسامبر، وقتی همه نامه‌هایش برای اولین بار به زبان آلمانی ترجمه شده‌اند، می‌توان نویسنده انگلیسی را از جنبه‌های دیگری نیز شناخت.

خاله‌های مجرد

مسلماً از کتاب‌هایش می‌دانیم که او ناظری دقیق بود و به قهرمانی مثل الیزابت بنت در «غرور و تعصب» اجازه می‌داد که به صورت کلامی از خود در برابر افراد بالاتر دفاع کند یا همراه با پدرش از آقای کالینز،

که رفتار نمایشی داشت، تمسخر کند. اما حتی شخصیت اصلی اغلب گستاخ رمان «اما» هم به تیزی نویسنده در نامه‌هایش به خواهرش کاساندرا نمی‌رسد.

آستن مثلاً می‌نویسد که یک آشنا «همه چیزهایی را که همسایه‌ها می‌توانند آرزو کنند، دارد: احمق، بدخلق و مضطرب است.» در جای دیگری، او بسیار تلخ می‌شود: «خانم هال از شربورن دیروز، چند هفته قبل از موعد مقرر، به دلیل ترس ناگهانی، فرزند مرده‌ای به دنیا آورد. احتمالاً به طور تصادفی به شوهرش نگاه کرده بود.»

نه جین و نه کاساندرا ازدواج نمی‌کنند؛ اولی یک نامزدی را پس از یک شب فکر کردن فسخ می‌کند، دومی با سرنوشت تراژیک مواجه می‌شود که نامزدش در دریا جان می‌دهد. بنابراین هر دو نزد والدینشان یا به نوبت نزد برادران متعدد و خانواده‌هایشان زندگی می‌کنند. دو خاله مجرد همیشه خوش‌آمد هستند تا از خواهرزاده‌ها مراقبت کنند. بنابراین این دو خواهر که بسیار به هم نزدیکند، اغلب از هم جدا هستند و نامه‌ها تنها وسیله ارتباطشان است.

در نامه‌ها، اسامی، مکان‌ها و رویدادها تقریباً بدون توقف ذکر می‌شوند و هر یک از خواهران فرض می‌کند که دیگری اطلاعات زمینه‌ای را می‌داند (کمبودها توسط تیم ویراستاران بناتریکس هسه و هورست لاوینگر گاهی با یادداشت‌های پاورقی پر شده است). این‌ها همان گفت‌وگوی کوتاه عصر رجنتی است؛ موضوعات را از کتاب‌های آستن می‌شناسیم: چه کسی برای دیدار صبحگاهی آمده بود؟ یا آخرین بار برای شام به خانه چه کسی دعوت شده بود؟ و چه کسی ممکن است با چه کسی ازدواج کند؟ و حتی: آیا اشکالی دارد که کلاهت را قرض بگیرم؟

بحث درباره تعطیلات تابستانی

در نامه‌ها از افسران مستقر می‌خوانیم و به یاد دو پنجم دختران بنت می‌افتیم که ارتش حاضر در شهر همسایه تقریباً عقلشان را ربوده و در مورد لیدی حتی تقریباً آبرویشان را برده بود. یا می‌توان به حدس‌های جین آستن درباره اینکه کاساندرا در آخرین مهمانی ممکن است با چه کسی ملاقات کرده باشد نگاه کرد و به یاد خانم اسمیت افتاد که در «ترغیب» آنی الیوت را با سوالات مشابه درباره شرکت‌کنندگان کنسرت بمباران می‌کرد. در این کتاب، دختران بزرگتر خانواده ماسگروف با

والدینشان درباره اینکه در کدام خیابان بات در تعطیلات تابستانی نباید زندگی کنند، بحث می‌کنند.

بحث مفصل‌تری درباره مزایا و معایب زمانی شکل می‌گیرد که پدر تصمیم می‌گیرد کلیسای خود را به پسر بزرگ بدهد و همسر و دخترانش را به شهر آبگرم بفرستد. همیشه گفته شده که جین آستن دقیقاً می‌دانسته درباره چه چیزی می‌نویسد: در همه کتاب‌هایش به محیطی که خود در آن زندگی می‌کرد پرداخته است و در نامه‌ها این شواهد به صورت سیاه و سفید یافت می‌شود. و آنچه نمی‌دانسته، تحقیق کرده یا با کمک کاساندر را به دست آورده است.

او مثلاً درباره اینکه آیا پرچین‌ها برای مناظر نورث‌همپتون‌شایر معمولی هستند، سؤال می‌کند، در حالی که از قبل در همان نامه برای اطلاعات مربوط به دوره یک منصوبی از روحانی قدردانی کرده بود: به این ترتیب می‌توانست مدت غیبت ادموند برترام را محاسبه کند تا بعد از تازه شدن روحانی، به خانه والدینش در مانسفیلد پارک بازگردد. می‌دانیم که خانواده آستن ثروتمند نبودند و به ویژه پس از مرگ پدر، مادر آستن، جین و کاساندر را به مهریانی برادرانشان وابسته بودند، درست مانند خانم داشوود و دخترانش در «عقل و احساس».

مسائل مالی جزئی

و هر دو گروه در نهایت در کلبه‌های کوچکی زندگی می‌کنند که بستگانشان در اختیارشان قرار می‌دهند (در مورد آستن‌ها یک برادر، در مورد داشوودها یک پسرعموی مادر). اما در مکاتباتشان جین و کاساندر را همچنین درباره مسائل مالی جزئی فکر می‌کنند. آیا می‌توانند عضو یک کتابخانه قرضی شوند؟ اگرچه کتاب‌هایشان در زمان زندگی‌شان نسبتاً موفق بودند، اما جین آستن نمی‌توانست از نوشتن امرار معاش کند. بخش‌هایی که در آن‌ها غرور او نسبت به کتاب‌هایش نمایان می‌شود، بسیار زیبا هستند. وقتی اولین نسخه چاپی «غرور و تعصب» را در دست می‌گیرد، آن را «فرزند عزیزم» می‌نامد.

و الیزابت بنت «محبوب‌ترین موجود چاپ شده تا به حال» است. با این حال، او نسبت به کتاب خود انتقادی است و می‌گوید: «خیلی شاد و روشن و درخشان است، کمبود سایه دارد.» باید چیزی اضافه شود که به داستان ارتباطی نداشته باشد، «یک مقاله درباره نویسندگی، نقدی بر

والتر اسکات، داستان ناپلئون یا هر چیزی که تضاد ایجاد کند.» با احترام، خانم آستن، در این مورد اشتباه می‌کنید!

به نقل از Kölner Rundschau



چرا مردان هم باید جین آستن بخوانند

نویسنده: نینا شمیدینگ

لیوان‌هایی با تصویر او، تقویم، فیلم‌ها و کتاب‌ها: این نویسنده بریتانیایی – متولد ۱۷۷۵ – با رمان‌های بی‌زمان خود همچنان محبوب است. برخی کتابفروشی‌ها به احترام او یک میز ویژه اختصاص داده‌اند.

هر کسی که در تعطیلات بعدی خود از جزیره بریتانیا یک اسکناس ده پوندی به دست آورد، باید دقیق‌تر به آن نگاه کند: بانویی با پروفایل، کلاه گیپوری و یقه ایستاده، کسی نیست جز جین آستن. بانک انگلستان این اسکناس را هشت سال پیش منتشر کرد. «در بریتانیا، جین آستن جایگاهی مشابه شکسپیر دارد»، این را مارین گیمنیش، استاد ادبیات انگلیسی دانشگاه بن می‌گوید. و در آلمان نیز این نویسنده رمان‌ها بسیار شناخته شده و خوانده می‌شود – به ویژه به مناسبت ۲۵۰مین سالگرد تولدش. جین آستن در ۱۶ دسامبر ۱۷۷۵ متولد شد.

گیمنیش می‌افزاید: «اخیراً حتی در یک کتابفروشی در شهری کوچک، یک میز اختصاصی با کتاب‌های او و چند کالای تبلیغاتی پیدا کردم. از این موضوع بسیار خوشحال شدم».

در کتاب‌ها و به‌ویژه فیلم‌ها، بارها به رمان‌های جین آستن ارجاع داده می‌شود، از آن‌ها اقتباس می‌شود یا شخصیت‌هایی مشابه خلق می‌شوند –

مانند فیلم مشهور کریسمس «برجیت جونز - شکلات برای صبحانه»، که در آن آقای دارسی - نام‌گرفته از شخصیت اصلی «غرور و تعصب» - به عنوان شریک احتمالی زندگی ظاهر می‌شود. همچنین یک فیلم جدید هم ساخته شده است: «جین آستن و آشوب در زندگی من»، یک فیلم عاشقانه فرانسوی-بریتانیایی.

شخصیت‌های زنانه، زیبایی‌های درخشان نیستند

این نویسنده که آثار کلاسیکی مانند «اما» را نوشت، هنوز هم در میان دانشجویان زن محبوب است، این را پژوهشگر ادبیات ما می‌گوید. گیمینش می‌گوید: «تمام زنان در آثار جین آستن ویژگی مشترکی دارند: آن‌ها اراده خود را دارند. می‌دانند چه می‌خواهند و اجازه نمی‌دهند جامعه یا محیط اجتماعی‌شان به آن‌ها دیکته کند چه کاری انجام دهند. این ویژگی امکان همذات‌پنداری بالایی ایجاد می‌کند». علاوه بر این، شخصیت‌های زن هرگز ایده‌آل‌سازی نمی‌شوند. «آن‌ها همه نوع ضعف دارند و به عنوان زیبایی خیره‌کننده توصیف نشده‌اند، بلکه در بسیاری از جنبه‌ها متوسط هستند.»

در میان همکاران نویسنده‌اش، کتاب‌های آستن - که گاهی به عنوان «ادبیات زنان» نادیده گرفته می‌شد - واکنش‌های متفاوتی برانگیخت. مارک تواین (۱۸۳۵-۱۹۱۰) نظر خود را این‌گونه بیان کرد: «وقتی «غرور و تعصب» را می‌خوانم، دلم می‌خواهد او را از زمین بیرون بکشم و با ساق پایم به او ضربه بزنم.» در حالی که رودیارد کیپلینگ (۱۸۶۵-۱۹۳۶)، نویسنده «کتاب جنگل»، عمیقاً او را تحسین می‌کرد: «هیچ‌کس نمی‌تواند در شرایط سخت با جین رقابت کند.»

مردان هم جین آستن را می‌خوانند

گیمینش می‌گوید مردان هم می‌توانند از کتاب‌های جین آستن بهره‌مند شوند. «این به این دلیل است که این‌ها صرفاً داستان‌های عاشقانه نیستند، بلکه درباره روابط اجتماعی در تمام جنبه‌ها هستند. در این زمینه، جین آستن کاملاً بی‌زمان است.» علاوه بر این، او تصویر یک شراکت مدرن را ارائه می‌دهد. «ازدواج در آثار او ایده‌آل‌سازی نشده است. از طریق شخصیت‌هایش روابط عاشقانه‌ای ارائه می‌دهد که بر پایه احترام متقابل شکل گرفته‌اند.»

این استاد ادبیات به‌طور منظم سمینارهایی درباره جین آستن برگزار می‌کند و با دانشجویانش به بریتانیا سفر می‌کند تا در مسیرهای زندگی آستن قدم بزنند. در شهر بات، جایی که نویسنده مدتی زندگی می‌کرد، مثلاً یک مرکز جین آستن وجود دارد که بازدیدکنندگان بسیاری از سراسر جهان دارد. هر سال در ماه سپتامبر یک جشنواره بزرگ برگزار می‌شود که شرکت‌کنندگان لباس‌های سبک رجنتی می‌پوشند.

جین آستن، دختر یک کشیش، از دوازده سالگی نوشتن را آغاز کرد. او در سال ۱۸۱۱ اولین کتاب خود، «عقل و احساس»، را منتشر کرد. در زمان زندگی‌اش او هنوز ستاره‌ای نبود. فعالیتش به عنوان نویسنده – که در آن زمان برای یک زن بسیار غیرمعمول بود – ابتدا مخفی ماند. گیمیش می‌گوید: «اولین رمان تحت نام او منتشر نشد.» آستن از عبارت «by a lady» (توسط یک بانوی محترم) استفاده کرد. «او یک زندگی نسبتاً منزوی‌ای داشت».

تیزهوش و خوش‌زبان

جین آستن چگونه بود؟ «بر اساس کتاب‌هایش، فکر می‌کنم او فردی بسیار تیزهوش بود که به شکل فوق‌العاده‌ای با زبان برخورد می‌کرد.» و نکته مهم دیگر: رابطه نزدیک او با خواهرش، کاساندر، که تا پایان عمرشان بسیار نزدیک بودند. «این رابطه نزدیک بین خواهران را می‌توان در برخی رمان‌ها نیز مشاهده کرد».

او در سال ۱۸۱۷ در سن تنها ۴۱ سالگی درگذشت. خودش هرگز ازدواج نکرد – شاید کسی را نیافته بود که با ایده‌آل‌هایش مطابقت داشته باشد؟ او به گفته‌هایش به یکی از خواهرزادگانش نوشته بود: «هیچ چیزی بهتر و قابل‌تحمّل‌تر از ازدواج بدون عشق نیست.»

حکمت زندگی، طنز و دیالوگ‌های زنده

«دلایل زیادی وجود دارد که هنوز هم باید جین آستن را خواند»، گیمیش می‌گوید. «در دنیای امروز با تمام بحران‌هایش، شاید یکی از دلایل این باشد که می‌دانیم در نهایت یک پایان خوش وجود دارد.»

به نقل از نشریه مرکور چاپ آلمان

تاریخ: ۱۲.۲۰۲۵



«همان اسم دارسی از همان ابتدا هم به نظرم حسایی مسخره می‌آمد»: رنه زلوگر در نقش بریجت جونز، ۲۰۰۴

جین آستن در فرهنگ پاپ

وقتی آقای دارسی مجبور می‌شود زامبی‌ها را بکشد

نویسنده: جنی زیلکا

باورکردنی نیست که چه تعداد فیلم و سریال پیرامون این نویسنده کلاسیک ساخته شده است. ظاهراً هر نسل بار دیگر و به شکلی تازه عاشق این شخصیت‌ها می‌شود.

شش رمان اصلی جین آستن تا امروز بیش از ۵۰ بار اقتباس سینمایی و تلویزیونی شده‌اند. در سال ۱۹۴۰، نسخه سینمایی سیاموسفید «غرور و تعصب» با بازی لارنس اولیویه برنده جایزه اسکار شد؛ و در سال ۱۹۹۵، نسخه‌ای مدرن از «اما» به کارگردانی ایمی هکرلینگ که داستانش به کالیفرنیا منتقل شده بود، آلیسیا سیلورستون ۱۹ ساله را به شهرت رساند. یک سال بعد، کالین فرث که سرشار از احساسات فروخورده بود، در یکی از اقتباس‌های سریالی متعدد بی‌بی‌سی،

معیارهای تازه‌ای برای تصویر «اشراف‌زاده جذاب» در قالب شخصیت آقای داری بنی نهاد.

بالیوود در سال ۲۰۰۰ نسخه‌ای از «عقل و احساس» را با موسیقی و رقص فراوان با عنوان «Kandukondain Kandukondain» تولید کرد؛ یکی از معدود اقتباس‌هایی که بازیگرانش سفیدپوست نبودند، از جمله در کنار چند اقتباس هندی دیگر—یک نسخه مکزیکی. و ستارگانی چون آن بکستر، اما تامپسون، گوئینت پالترو، کیت وینسلت، کیرا نایتلی، کیت بکینسیل، آنیا تیلور-جوی، آن هتوی و داکوتا جانسون همچنان ثابت می‌کنند که ظاهراً هر نسل دوست دارد دوباره عاشق این شخصیت‌های کهن شود.

اعصاب‌خردکن‌ها

این‌که هم شخصیت‌های زن و هم مرد کلاسیک آستن گاه می‌توانند حسابی اعصاب‌خردکن باشند—و بسته به داستان، جدی، فضل‌فروش، زمخت و بسته به نظر برسند—در اغلب نسخه‌ها، چه تاریخی و چه به‌روز شده، نادیده گرفته می‌شود. در مقابل، آثاری که آزادانه‌تر با این مواد کار می‌کنند، یعنی آن‌هایی که الزاماً رمان‌ها را اقتباس نمی‌کنند بلکه در سطحی فرامتنی از جهان آستن روایت می‌سازند، برخوردی رهاتر دارند.

«همان اسم داری از اول هم به نظرم حسابی مضحک می‌آمد»، بریجت جونز مثلاً در دفتر خاطراتش می‌نویسد. و برای این‌که هرگونه اشتباه گرفتن نثرگونه با قهرمان «غرور و تعصب»، الیزابت بنت، از میان برود، با طعنه می‌افزاید: «انگار از یک رمان جین آستن بیرون آمده.» «دفتر خاطرات بریجت جونز» که در سال ۱۹۹۶ به قلم هلن فیلدینگ نوشته شد، پایه مجموعه‌فیلمی است که تا امروز هم موفق بوده و رنه زلوگر نقش این شخصیت دست‌وپاچلفتی همنام را در آن بازی می‌کند. نخستین این چهار فیلم در سال ۲۰۰۱ ساخته شد—و احتمالاً سنگ بنای «فیلموگرافی ثانویه جین آستن» را گذاشت.

به‌جای آن‌که زنان جوان مشتاق ازدواج—که زیر فشار طبقه اجتماعی و انتظارات جامعه رنج می‌برند—و مردان جوان پیچیده و در نهایت به همان اندازه کم‌تجربه انسانی، در روایت‌هایی کم‌بیش وفادار به متن پیرامون هم پرسه بزنند، این آثار ثانویه جهانی گفتمانی مستقل می‌سازند.

فیلم‌های بریجت جونز

در نخستین فیلم بریجت جونز، «شکلات برای صبحانه»، از شخصیت الیزابت تحصیل کرده و مستقل فقط این ادعای بریجت باقی مانده که «یه زمانی ادبیات انگلیسی خونده». این‌که با چنین پیشینه‌ای در اصل نمی‌تواند طرفدار واقعی آستن باشد، اما دست‌کم در امور عاشقانه‌شور و حرارتی مشابه نشان می‌دهد، دستمایه‌ای شده تا فیلم‌نامه‌نویسان، هلن فیلدینگ، ریچارد کرتیس («چهار عروسی و یک تشییع جنازه»، «ناتینگ هیل») و اندرو دیویس، طرحی گاه بسیار بامزه و گاه به شدت کهنه‌پسندانه بیافند؛ طرحی که در آن زلوگر در نقش بریجت supposedly اضافه‌وزن‌دار (و در واقع کاملاً نرمال)، سیگارکشان، عرق‌خوران و ناسزاگویان پیش می‌رود. دارسی متکبر—البته با بازی کالین فرث—در این‌جا چندان مغرور نیست، بلکه شیرین، کم‌حرف و دل‌نشین است.

فیلم‌های بعدی «فرا-آستنی» عمدتاً به طرفداران آستن می‌پردازند: این «جامعه» بین‌المللی عظیم و از نظر جنسیتی نسبتاً همگون که برایش «عصر ریجنسی» با لباس‌های خشک و سفت، کلاه‌های زنانه‌ای که مثل چشم‌بند عمل می‌کنند، و ترجیح اشتیاق بر تجربه، هم رؤیایی زیباست و هم پناهگاهی گریزگرایانه.

نمونه‌اش شش نفری که در سال ۲۰۰۷ زیر نظر کارگردان آمریکایی، رابین سویکورد، در فیلم «باشگاه کتاب جین آستن» گرد هم می‌آیند تا ظاهراً درباره‌ی شش رمان نویسنده محبوبشان گفت‌وگو کنند. اقتباس از کتابی از کارن جی فاولر، تفسیر متون را صرفاً به‌عنوان چارچوبی به کار می‌گیرد تا داستان‌های عاشقانه‌ی لرزان، رو به پایان یا تازه آغاز شده‌ی اعضای باشگاه را روایت کند.

در میان آنان حتی مردی هم هست: گریگ (با بازی هیو دنسی)، که در آغاز هیچ سر رشته‌ای از آستن ندارد اما متخصص علمی-تخیلی است؛ او نه تنها عاشق کتاب‌ها، بلکه دل‌باخته یکی از اعضای باشگاه (ماریا بلو) می‌شود—و با خوش‌رویی دیدگاه کلیشه‌ای مردانه بیرونی را عرضه می‌کند: «مگر عشق در وهله اول جذب جسمانی نیست؟» از جمع می‌پرسد. «نه در آستن»، پرودی و سواسی به‌شدت وفادار به متن (امیلی بلانت) قاطعانه پاسخ می‌دهد.

نقد متمدنانه آرام اما خشمگین

افزون بر داستان‌های عاشقانه کلاسیک—آن‌قدر واضح که از هزار متری هم دیده می‌شوند—که دو عضو بدبخت باشگاه را دوباره به آغوش شوهران (کسل‌کننده و خیانت‌کار) شان باز می‌گرداند، سوپکورد در فیلمش می‌کوشد ترازنامه‌ای از جهان «مدرن» و دیجیتال ارائه دهد: همراه با تماس‌های تلفنی و—تازه!—پرداخت‌های دائمی با کارت. این نقد آرام اما معترض تمدن، همراه با پایان‌های وسواس‌گونه زناشویی، فیلمی دوست‌داشتنی اما به‌غایت ساده‌دل را اخلاقی‌تر از هر رمان آستنی می‌کند.

فراتر از تجربه دویعدی خواندن، فیلم «آستن‌لند» ساخته جروشا هس (۲۰۱۳) می‌رود. در آن، سفری تفریحی گران‌قیمت به‌عنوان «تجربه غوطه‌ورانه بی‌همتای آستن» معرفی می‌شود؛ سفری که قهرمان داستان، جین—کتابدار آمریکایی مجردی که در میانه دهه سی زندگی و درست در بهترین سنِ قهرمانان آستنی است (کری راسل)—برای پرداخت هزینه‌اش آخرین پس‌اندازش را جمع‌وجور می‌کند.

جین یک آستن‌دوست افراطی است: نه‌تنها یک استند مقوایی هم‌اندازه آقای داری در اتاق‌خوابی پر از خرت‌وپرت‌های گل‌گلی قرن نوزدهمی دارد که معدود خواستگاران را می‌پراند، بلکه بدیهی است هیجان‌انگیزتر از سفری به آداب خشک انگلستان قرن نوزدهم برایش متصور نیست—جایی که در خانه‌ای با دکور مناسب، گروهی بازیگر قرار است این تجربه را تا حد امکان واقعی بازسازی کنند.

هس و فیلم‌نامه‌نویسش شانون هیل—که داستان را از روی رمان خودش اقتباس کرده—از این‌که نه‌تنها شخصیت‌های کلاسیک آستن با گفت‌وگوهای اجباری بعد از شام و خشکی اغراق‌آمیزشان را هجو کنند، لذت می‌برند؛ آن‌ها همچنین ماجرا را به برخوردی تمام‌عیار فرهنگی می‌کشانند.

نخست نفرت، سپس عشق شعلور

در کنار جین، وارث تازه‌به‌دوران‌رسیده آمریکایی، «خانم الیزابت چارمینگ» (با بازی درخشان جنیفر کولیک) هم برای این تجربه آستنی ثبت‌نام کرده—و بی‌فرهنگی جنسی‌محور را وارد جمع اشرافی می‌کند. با

این حال، هس در ساختار کلی این هزل، از الگوی آستن پیروی می‌کند: همان‌طور که در آثار آستن، نخستین برخورد میان جین و بدل داری‌وار (جی‌جی فیلد) آکنده از کشمکش است. یکی از قواعد عاشقانه آستنی این است که از دلِ نفرتِ اولیه، پرشورترین آتش‌ها زبانه می‌کشند.

و این شعله‌ها همچنان ادامه دارند: چند هفته پیش، کم‌دی «جین آستن و آشوب در زندگی من» ساخته لورا پیانی روی پرده سینماها رفت؛ تولیدی فرانسوی که شبیه گنگوهرایی از همه روایت‌های فرامنتی آستنی موجود به نظر می‌رسد. در این فیلم، آگات—کتابدار فرانسوی و شیفته آستن (کمیل رادرفورد)—اقامتی نویسندگی در بهشتی عجیب و غریب و انگلیسی‌وار آستنی، پر از نویسندگان نامتعارف، برنده می‌شود؛ با مهمانی‌های بالماسکه و البته دو خواستگار معمول که باید یکی را برگزیند.

با آن‌که نقطه آغاز، پایان و مواد خام کاملاً آشنا هستند، پیانی فیلمی به‌طرزی شگفت‌آور خنده‌دار ساخته است—از جمله به این دلیل که کنار عمارت آستنی‌شان یک مزرعه آلیاکا قرار دارد و آگات در پرسوزدن‌های جنگلی می‌آموزد که وزوز آلیاکاها یکی از مضحک‌ترین صداهاى جهان است (و لبخندِ مهربانشان ابداً مانع از تفانداختن نمی‌شود).

پیش‌تر، در سال ۲۰۱۶، فیلم «غرور و تعصب و زامبی‌ها» ساخته شد که در آن سرهنگ داری (مت رابلی) مجبور است زامبی‌ها را بکشد. و البته جین آستن مدت‌هاست نسخه «عریان» هم دارد: در سال ۲۰۱۱، لس‌آنجلس تایمز از رمانی «بازنویسی‌شده» از آستن خبر داد با «آقای ویکهم خوش‌سیما، شرورتر از همیشه!». در سایت‌های خاص بالای ۱۸ سال هم مدت‌هاست نسخه‌های سینمایی پیدا می‌شود. و آن‌جا دیگر الیزابت مجبور نیست بین آقای داری و آقای ویکهم یکی را انتخاب کند.

به نقل از سایت نشریه تاتس

سیزدهم دسامبر 2025